



ما توانستیم و می توانیم

بر اساس سنت های الهی، سرنوشت هیچ ملتی تغییر نمی یابد مگر آن که آنها ابتدا خود را تغییر دهند. مرور اجمالی بر انقلاب بزرگ اسلامی ایران نشان می دهد که تحولات ایران و تکاپوی مردم مسلمان آن در خلال سال های حاکمیت استبداد بر کشور ماحصل عمل کردن به این قاعده الهی است.

بررسی شرایط ایران نشان می دهد که نظام سلطه و عوامل داخلی آن، با تحمیل شرایطی سخت و غیر قابل تحمل، استقلال سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ایران را پایمال کردند و برای رسیدن به چنین جایگاه و پایگاهی ابتداء اعتماد به نفس ملی را از بین برده و لگدکوب ساختند. تحمیل جنگ های فرسایشی نظامی و قراردادهای خانمانسوز از یکسو و ممانعت از پیشرفت و توسعه ایران از سوی دیگر در کنار تبلیغات غرب باوران، مبنی بر بی لیاقتی و بی کفایتی ایرانیان در نگهداری و توسعه کشور خود و استفاده از قابلیت های منحصر به فرد آن، انباشتی از یاس و سرخورگی را به نسل های بعدی انتقال داد.

تداوم استبداد در قالب حکومت پهلوی که وابستگی به بیگانگان را نیز یدک می کشید و بنا داشت تمامی طرح های معوقه بیگانگان را در ایران به اتمام برساند، عرصه را بر ایران و ایرانی تنگ تر کرد. کار به جایی رسید که زندگی شخصی و خصوصی ایرانیان نیز از تهاجم استعمار و استبداد مصون نماند و به اسم تجدد و نوسازی، حجاب از سر زنان متدین برداشته شد و از برپایی شعائر دینی بویژه عزاداری سالار شهیدان ممانعت به عمل آمد و در عرصه های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نیز استبداد ایرانی سرکوب و منکوب شد.

تظاهرات باستانگراییانه رژیم پهلوی هم که در بستر اسلام ستیزی نمود یافت، نه تنها به مرمت اعتماد به نفس منکوب شده ملت ایران نینجامید، بلکه کشور را به دامان غربگرایی افراطی سوق داد و روند فروپاشی فرهنگ ملی و اعتماد به نفس ملی را تشدید کرد.

این البته یک روی ماجرا بود، در سوی دیگر، مقاومت دلیرانه ملت ایران به رهبری رجال خوشنام و علمای اعلام، مزاحمت های جدی را برای استعمار و استبداد داخلی فراهم آورد و آنان را از نیل به امال و آرزوهایشان باز می داشت. نبرد با استعمار در قالب مبارزات سیاسی و تکاپوهای اقتصادی همچون تحریم کالاهای بیگانه و ترویج خود باوری ملی از طریق تولید محصولات وطنی و قیام جنگل و نهضت ملی شدن صنعت نفت، مصادیق بارزی از اعتماد به نفس این ملت مسلمان بود که هیچ گاه به طور کامل، مجال بروز و ظهور پیدا نکرد. گام بلند و جدی سلطه گران برای اضمحلال استقلال ایران که در دهه چهل شدت یافت، کشور ما را در شرایط سرنوشت سازی قرارداد و به واکنش مردم و برداشتن یک گام اساسی و جدی از سوی ملت ایران منجر شد که همانا عبارت بود از: براندازی رژیم شاهنشاهی و تاسیس نظام اسلامی و سپردن امور به فرزندان غیور و مستقل این آب و خاک، این بار ملت ایران با تکیه بر تجربیات تاریخی خود، دریافت که تنها راه رهایی، تاسیس نظامی مردمی و مستقل با تکیه بر اسلام است.

بروز چنین تحولی در یک ملت، تغییر گسترده و مبارکی را پدید آورد که در سایه آن، اعتماد به نفس ایرانیان مجال بروز و ظهور یافت. امروز و در آستانه ورود به سی امین سالروز انقلاب شکوهمند اسلامی تاثیر این تحول در جان ها را در جای جای میهن اسلامی خود مشاهده می کنیم و در سایه آن، گذر از گردنه های خطرناکی چون جنگ داخلی، عملیات گسترده تروریستی، کودتا، جنگ تحمیلی، تحریم اقتصادی و ده ها توطئه رنگارنگ و همچنین ساختن کشور با تکیه بر نیرو و ابتکار ایرانی و کسب خودکفایی در زمینه های مختلف و دستیابی به علوم پیشرفته نظیر نانو تکنولوژی و فناوری هسته ای میسر شد. ادامه این مسیر و رساندن کشور به قله های رشد و ترقی نیز در گرو ایستادگی و حفظ و ارتقای روحیه اعتماد به نفس ملتی است که خود، صاحب سابقه تمدنی عظیم و فرهنگ غنی دینی است.

www.ajamejonline.ir
شماره ۳۴
۱۱ بهمن ۱۶/۱۳۸۶ صفحه

شاید
ISSN 1735-3785
کلید عنوان: Ayyām (Tihrān)

● انقلاب بهمن و بهمن انقلاب

طلیعه / ۲

● شاه، مشورت را نمی پسندید!

گفتگو با نایب رئیس مجلس شورای ملی / ۴

● سفیر تاجدار

نقش ها / ۶

● ارتش فدای ملت

عکاس باشی / ۸

● عصیان در تهران

پرسه / ۱۰

● فیشه دو سر؛ نام مستعار نوارهای امام ۵۰

نهایتخانه / ۱۳

● سقوط

کتابخانه تخصصی / ۱۴

● دفاع مردم از همافران

یادمان / ۱۵

● به نام مصدق، به کام زاهدی

ایستگاه آخر / ۱۶





مظفر شاهدهی

شیعه در طول تاریخ همواره به مبارزه علیه ستم مشغول بوده و این امر در تاریخ معاصر نیز جلوه‌های متعدد و بارزی داشت. جنبش مردمی علیه قرارداد استعماری رویتر به رهبری حاج ملاعلی کنی و قیام عمومی علیه امتیاز رژی به رهبری میرزای شیرازی و حرکت شیخ فضل‌الله نوری و دیگر مراجع و روحانیون از نهضت عدالتخانه و مشروطیت و تحریکات شجاعانه شهید مدرس در برابر دیکتاتوری سهمگین رضاخانی حلقه‌های دیگری از مبارزات ظلم ستیزانه مردم مسلمان ایران بود که با نهضت اسلامی ایران به رهبری امام خمینی به پیروزی رسید.

مقاله حاضر بر آن است که جایگاه انقلاب اسلامی ایران را در بستر تاریخ معاصر ایران از نهضت مشروطه به بعد، مورد واکاوی قرار دهد.

جنبش مشروطیت ایران (۱۲۸۵ ش / ۱۹۰۶ م / ۱۳۲۴ ق) که به هدف پایان استبداد داخلی به پیروزی رسید، خیلی زود دچار بحران‌های عدیده سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داخلی و مشکلات روز افزون خارجی شده و در تحقق هدف با ناکامی مواجه شد.

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و سپس صعود رضاخان بر سریر سلطنت و حکومت، تقریباً به عمر نظام مشروطه پایان داد. دیکتاتوری ۱۶ ساله رضا شاه، مجلس شورای ملی (به عنوان سمبل و نماد اصلی نظام مشروطه) و دیگر دستاوردهای مردم ایران را به سخره گرفت و با حاکم شدن رعب و وحشتی مثال‌زدنی، مردم از تمام حقوق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی مصرح در قانون اساسی مشروطه محروم شدند.

عزل رضاخان از سلطنت (هر چند با اشغال نظامی کشور از سوی متفقین متجاوز همراه بود) بارقه امید در دل بسیاری از مردم و فعالان سیاسی ایجاد کرد. این روند، به‌رغم تمام مشکلات سیاسی و اجتماعی داخلی، مدت زمانی طولانی پایدار ماند و در حالی که ملت ایران با ملی کردن صنعت نفت در واپسین روزهای دهه ۱۳۲۰ پیشگام تحول نوینی در عرصه داخلی و بین‌المللی شده بود، با وقوع کودتای سیاه ۲۸ مرداد، دوران طولانی و تلخی آغاز شد و رژیم برآمده از کودتا که به سرعت روش استبدادی فزاینده‌ای را در پیش گرفته بود، شکاف و فاصله خود را با مردم افزود و بالاخص با حمایت و پشتیبانی قدرت‌های خارجی، حقوق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی (و حتی فردی) مردم ایران را بازپچه امیال و خواست‌های خلاف قاعده خود قرار داد و در حالی که در واپسین سالهای دهه ۱۳۳۰ بحران سیاسی، اجتماعی و اقتصادی گسترده‌ای دامنگیر حکومت شده بود، موضوع اصلاحات آمریکایی (که بعدها به پروژه انقلاب سفید شاه و ملت موسوم گردیده و چنین وانمود شد که گویا شخص شاه مبدع و مبتکر آن بوده است) بحران و تنش تازه‌ای را میان حکومت و مردم رقم زد.

هنوز مدت زمانی کوتاه از این واقعه سپری نشده بود که افراد و گروه‌های سیاسی و مذهبی بسیاری (که عمدتاً علما و روحانیون در رأس آن قرار داشتند) آشکارا با آن به مخالفت پرداختند و حکومت همزمان با گسترش فضای رعب و وحشت و دستگیری بسیاری از مخالفان، درصدد تحمیل نظرات و دیدگاه‌های خود برآمد، اما مخالفت‌ها، با رهبری و هدایت علما و روحانیون تداوم پیدا کرد و به ویژه امام خمینی، که اینک آشکار شده بود در رأس تمام



بازنگری ریشه‌های جنبش اسلامی مردم ایران

انقلاب بهمن و بهمن انقلاب

۲۴ بهمن ۱۳۵۷ - پیروزی انقلاب

دستگاه با مخالفان در تمام سالهای دهه ۱۳۴۰ و اوایل دهه ۱۳۵۰ تداومی سراسر گسترش یافته داشت.

شواهد و قرائین موجود نشان می‌دهد که برخلاف تصور باطل حکومت، اسلامگرایان در راس مخالفان جای داشتند و همواره رقم قابل توجهی از دستگیر شدگان سیاسی آن روزگار را تشکیل می‌دادند. در همان حال، حکومت که در تمام سالهای دهه ۱۳۴۰ بی‌محبا مخالفان خود را به گونه‌ای اساساً قهرآمیز سرکوب می‌کرد، با آغاز دهه ۱۳۵۰ بر شدت اقدامات خود افزود.

در این میان شاه که به ویژه پس از افزایش روز افزون درآمدهای نفتی و حمایت‌های نامحدود آمریکا و غرب دچار نخوت و خودبزرگ بینی فزاینده شده بود، با این توهم که در آینده‌ای نه چندان دور کشور را به اصطلاح به دروازه‌های «تمدن بزرگ» رسانیده و در ردیف چند کشور درجه اول جهان قرار خواهد داد، در سرکوب مخالفان و منتقدان خود، از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کرد. این در حالی بود که آگاهان به امور در همان روزگار، به درستی بحران‌های پیدا و پنهان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را درک می‌کردند و از فساد روز افزون و عمیقی که ارکان حاکمیت را در خود فرو برده بود آگاهی داشتند اما حاکمیت و در رأس همه آنها شخص شاه، وقع چندانی به این موضوع نمی‌نهادند. درحالی‌که به دلایل عدیده مجموعه حاکمیت بالاخص از اوایل دهه ۱۳۵۰ به گونه‌ای تدریجی ولی مداوم (بدون اعتقاد جدی به اصالت و ماندگاری حکومت) در فساد گسترده دست و پا می‌زدند و توهم قدرت و ثبات سیاسی، حکومت را از هرگونه نگرش انتقادی به موقعیت موجود مانع می‌شد، مخالفان پر شمار و روز افزون حکومت آرام آرام انسجام درونی بیشتری را تجربه می‌کردند.

شاه که با تاسیس و تداوم فعالیت احزاب فرمایشی و حکومت ساخته‌ای همچون مردم، ملیون و سپس ایران نوین عملاً نظام مشروطه و پارلمانی را به مسخره گرفته بود، با انحلال همین احزاب دست‌آموز و تاسیس یکباره حزب رستاخیز بیش از پیش در راه و روش خودکامه و استبدادی گام نهاد و مخالفت و نارضایتی عمومی از مجموعه حاکمیت را، که با فساد و ناکارآمدی همراه بود، به نهایت رسانید.

بدین ترتیب علاوه بر مخالفان سیاسی، دستگاه ناکارآمد و فاسد و زورگو هم نقش بی‌بدیلی در گسترش هر چه فزون تر نارضایتی و مخالفت‌سازی ایفا کرد. علاوه بر استبداد سیاسی، نادیده گرفتن شعائر و آموزه‌های دینی و اسلامی از سوی حکومت و بی‌توجهی آشکار به خواست‌ها و علائق دینی و فرهنگی مردم بر دامنه مخالفت‌ها افزود. روابط رژیم پهلوی با جهان غرب و نیز همراهی و نزدیکی آن با رژیم منفر اسرائیل باز هم موقعیت این رژیم را متزلزل می‌کرد.

در نیمه دهه ۱۳۵۰ بر خلاف آنچه ظاهر نشان می‌داد رژیم پهلوی موقعیت سخت شکننده‌ای پیدا کرده بود و مخالفان نیز به تدریج در کانون‌های متمرکزتری سازماندهی می‌شدند. در این میان برخی تحولات داخلی و بین‌المللی و از جمله پیروزی دموکرات‌ها در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و نیز فشاری که از سوی مخالفان سیاسی حکومت در داخل و خارج از کشور وارد می‌شد، شاه را بر این اعتقاد سوق داد که با اعلام نوعی فضای باز سیاسی و کاهش سرکوبگری و خشونت‌ورزی، موقعیت متزلزل و شکننده خود را در عرصه داخلی و خارجی ترمیم و تحکیم بخشد. اما مجموعه حاکمیت و تصمیم‌گیرندگان حکومت هیچگونه آمادگی و توانایی مدیریت فضای جدید را نداشتند و بدین ترتیب مخالفان حکومت آماده می‌شدند تا برخلاف توقع و انتظار رژیم، مخالفت و مبارزه با آن را در روندی کارآمدتر و عملی‌تر سوق دهند.

بسیاری از گروه‌های سیاسی نظیر نهضت آزادی ایران، جبهه ملی و احزاب و گروه‌های وابسته به آن، حزب توده و دیگر گروه‌های چپ تقریباً به طور کامل از تاثیرگذاری در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور حذف و به کناری نهاده شدند و نیروهای امنیتی و اطلاعاتی حکومت سبطه قابل توجهی بر مجموعه تحریکات و فعالیت‌های آنان به دست آوردند.

در حالی که رعب و وحشت روزافزونی در اقصی نقاط کشور حاکم می‌شد، گروه‌هایی از مخالفان، به خارج از کشور رفتند. در این میان علما و روحانیون و دیگر گروه‌های اسلامگرا که اساساً از سوی امام خمینی رهبری و هدایت می‌شدند، در طول سالهای پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به‌انحاء گوناگون و به‌رغم تمام فشارها و ددمنشی‌های دستگاه، به مخالفت و مبارزه با حکومت ادامه دادند. امام خمینی هم که پس از اعتراض صریح به تصویب لایحه موسوم به کاپیتولاسیون در مجلسین شورای ملی و سنا، در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ به ترکیه و سپس عراق (نجف) تبعید شده بود، در طول سالهای دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ ارتباط نزدیک و هماهنگی با علما و اسلامگرایان مخالف حکومت در داخل و خارج از ایران داشت.

در حالی که حکومت به غلط بر این تصور بود که با سرکوب و منزوی ساختن مخالفان، دورانی طولانی از ثبات و آرامش را برای خود رقم زده است، مخالفان از هر فرصت و امکانی ولو اندک جهت به چالش کشیدن حکومت بهره می‌بردند و این در حالی بود که روند سرکوب، شکنجه و برخوردهای ضد بشری

مخالفان حکومت جای دارد، مجموعه حاکمیت را با صراحت و شجاعت به چالش و مبارزه طلبید. قیام معروف ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که با سرکوبگری و دهشت‌آفرینی‌های باز هم بیشتر حکومت توأم بود به زودی به نقطه عطفی مهم در تاریخ مبارزات مردم ایران بر ضد نظام استبدادی و سلطه خارجی تبدیل شد و به دنبال آن فاصله میان حکومت با مردم به وضعیتی التیام‌ناپذیر و غیرقابل بازگشت رسید. مخالفان حکومت به تدریج بر این باور درست رسیدند که نظام استبدادی حاکم هیچگونه حقوقی را برای آنان به رسمیت نمی‌شناسد و توسل به حربه خشونت و زور را به عنوان اولین و تنها راه برخورد با معارضان و منتقدان برگزیده است.

به همین دلیل بسیاری از مخالفان بر آن شدند که هرگونه راه‌حل مسالمت‌آمیز و آشتی‌جویانه میان طرفین کاملاً منتفی شده و چاره‌ای جز مبارزه و مخالفت علنی و رو در رو با حکومت (تا سقوط آن) وجود ندارد.

بروز و ظهور گروه‌های چریکی و مسلح بالاخص از اواسط دهه ۱۳۴۰ و قهرآمیز شدن برخوردها نشان می‌داد که رژیم قصد ندارد حقوق مخالفان را به رسمیت بشناسند.

هر چند روش چریکی و مبارزه مسلحانه با حکومت، فی‌نفسه تأثیری جدی در تزلزل موقعیت رژیم پهلوی بر جای نهاد، اما موجب شد حکومت، اپوزیسیون را با شدت و حدت بیشتری سرکوب و منزوی سازد. بدین ترتیب در طول دهه ۱۳۴۰

در این میان حامیان خارجی شاه نیز البته هرگز نتوانستند روند تحولات سیاسی - اجتماعی سریعی که می‌رفت ارکان حاکمیت را به طور جدی و بنیادی مورد حمله و تزلزل قرار دهد. به‌درستی پیش‌بینی کرده و قدمی در جلوگیری از آن به عمل آورند. بدین ترتیب هنگامی که تحولات انقلابی مردم ایران به رهبری امام خمینی^(۶) آغاز شد و تداومی سریع و مهار نشدنی پیدا کرد. کشورهای حامی رژیم پهلوی به‌ویژه آمریکا، انگلستان و اسرائیل سخت غافلگیر شدند و نتوانستند در روند تحولات انقلابی، مانعی قابل اعتنا ایجاد کنند.

حزب رستاخیز و سقوط نهایی رژیم پهلوی

با اعلام تاسیس حزب واحد رستاخیز در بعداز ظهر روز یکشنبه ۱۱ اسفند سال ۱۳۵۳ خودکامگی محمدرضا پهلوی به اوج رسید. به دنبال آن، احزاب حکومت ساخته و البته فرمایشی ایران نوین، مردم و یکی دو حزب کمتر قابل اعتنا (پان ایرانیست و ایرانیان) به سرعت منحل و بلافاصله برای حزب جدید عضوگیری - آن هم از نوع اجباری - آغاز شد. پیش از این، شاه طی سالهای ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ با تأسیس دو حزب فرمایشی مردم و ملیون که به ترتیب نقش اقلیت و اکثریت را بر عهده داشتند، چنین وانمود می‌کرد که گویا نظام سیاسی حاکم بر ایران از روش دموکراتیک حکومت پیروی می‌کند؛ ادعایی که خیلی زود خلاف آن به اثبات رسید.

در این میان مخالفان سیاسی - مذهبی حکومت و مردم هیچ‌گونه وقعی به این بازی مضحکه‌آمیز سیاسی ننهادند با این احوال این احزاب حکومت ساخته (البته با جایگزین شدن حزب ایران نوین به جای حزب ملیون) در تمام سالهای دهه ۱۳۴۰ و اوایل دهه ۱۳۵۰ به حیات بی‌فروع خود ادامه دادند و هرگز اجرای کامل خواسته‌های شخص شاه، هیچ وظیفه دیگری برای خود نمی‌شناختند. آنچه بود با افزایش عایدات حاصله از فروش نفت در اوایل دهه ۱۳۵۰ شاه، دیگر حتی تحمل وجود و حیات ظاهری همین احزاب فرمایشی و تحت سلطه خود را نیز نداشت. به همین دلیل با اعلام تاسیس حزب واحد رستاخیز تصریح کرد که همه مردم مجبور به ثبت نام و عضویت در این حزب بوده و کسانی که نخواهند در آن عضو شوند، در ردیف خائنین به کشورند و البته جایشان در زندان است. شاه راه دیگری نیز پیش‌روی مخالفان عضویت در این حزب نهاد و آن تهیه پاسپورت و خروج از کشور بود.

با این احوال حزب رستاخیز هیچ‌گاه مورد استقبال مردم قرار نگرفت و به دلیل بی‌اعتقادی گردانندگان آن به ماهیت و نقشی که می‌توانست در عرصه سیاسی - اجتماعی کشور ایفا نماید، راه زوال و نیستی در پیش گرفت و با گسترش فزاینده مخالفتهای عمومی، به عاملی بس مهم و تعیین کننده در ناکارآمدی و سپس سقوط نهایی رژیم پهلوی تبدیل شد.

حزب رستاخیز در طول بیش از ۳ سال و شش ماه از فعالیت‌هایش، با آن که موفق شد تشکیلات و سازمان اداری و اجرایی گسترده‌ای در بیشتر نقاط کشور به وجود آورد و با برگزاری چند کنگره و سمینار، و اقدامات صوری توانست هیاهوی گاه و بیگاهی در فضای سیاسی، اجتماعی کشور ایجاد کند، اما در اهداف و مقاصد که دنبال می‌کرد به طور کامل شکست خورد و در نهایت، چاره‌ای جز انحلال نیافت.

مهم‌ترین وظیفه و رسالت حزب رستاخیز، تحکیم هرچه بیشتر موقعیت شاه در عرصه کشور بود. شاه می‌خواست حد کنترل حاکمیت بر مردم و مخالفان سیاسی را گسترش دهد، به طوری که، مردم را به پیروی از نظمی ویژه مجبور سازد. او به شیوه‌ای استبدادی می‌کوشید مردم را متقاعد کند و از آنان اقرار بگیرد که حکومت او بر پایه‌های مشروعیت و حقانیت استوار است. شاه دیگر حتی در ظاهر هم نمی‌خواست نغمه مخالفی را بشنود.

این که او در آن مقطع تاریخی چرا و چگونه فکر تأسیس حزب واحد رستاخیز را مورد توجه قرار داد و در این راستا چه جریان‌های داخلی و یا خارجی مشوق او بودند اهمیت درجه دومی دارد، اما مهمتر این بود که این حزب در برآوردن مجموعه وظایف خود کاملاً با شکست و ناکامی مواجه شد و حتی خود به عاملی بس مهم و اساسی در تسریع روند سقوط نهایی رژیم پهلوی تبدیل گردید.

حزب رستاخیز در طول دوران فعالیتش حتی در میان طرفداران حاکمیت هم نتوانست به عنوان پایگاهی مؤثر، ایفاگر نقش مهمی باشد. تا جایی که به مخالفان سیاسی شاه و رژیم مربوط می‌شد، تأسیس و فعالیت حزب رستاخیز باز هم بر دشمنی و نفرت آنان از رژیم افزود، به طوری که، خوشبین‌ترین آنان هم از دستیابی به توافقی هرچند لرزان با شاه و حاکمیت او نومید شدند و بدین باور رسیدند که رژیم پهلوی دیگر هیچ‌گونه اصلاحی را برنخواهد تابید. همچنان که مخالفان سرسخت تر رژیم پهلوی نیز، مانند آیت الله امام خمینی بر شدت حملات و انتقادات خود افزودند. شاه با تأسیس حزب واحد و به اصطلاح فراگیر رستاخیز، آشکارا مخالفان سیاسی خود را به مبارزه طلبیده بود.

در حالی که تحولات سیاسی - اجتماعی در نیمه دوم سال ۱۳۵۵ و اوایل سال ۱۳۵۶ آشکارا از گسترش روزافزون مخالفت‌های سیاسی با حکومت حکایت می‌کرد، شهادت آیت‌الله سیدمصطفی خمینی رحمت‌الله علیه در آبان ۱۳۵۶ و موضعگیری‌های صریح امام خمینی علیه حکومت، موجبات واکنش‌های آشفتته و غیراصولی شخص



نخست‌وزیری بختیار و خروج شاه از کشور، واپسین قطعه‌های پازل اضمحلال نظام شاهنشاهی را تکمیل کرد.

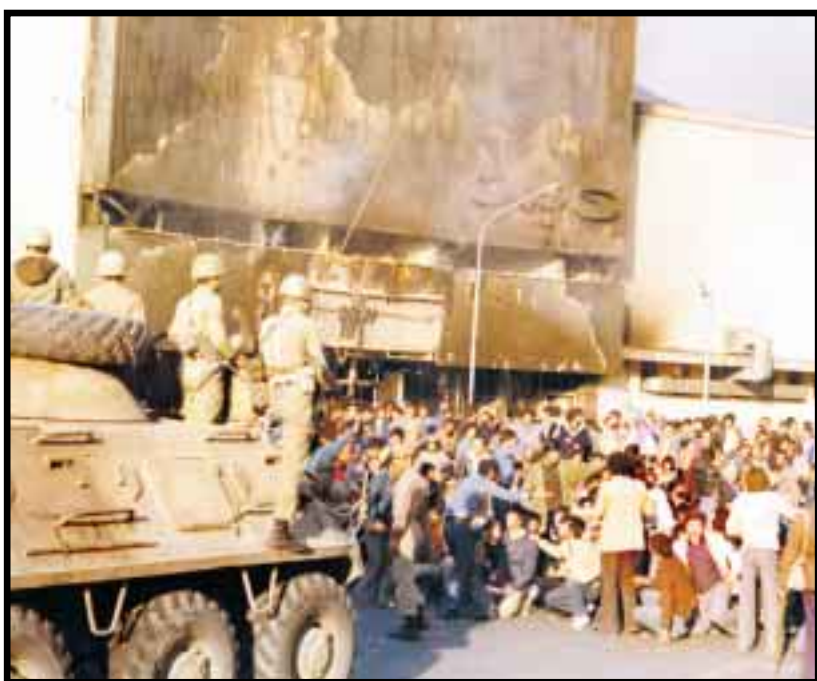
بختیار که مایوسانه می‌کوشید با طرح‌هایی مانند انحلال ساواک در میان مردم جایگاهی کسب کند، به سرعت مورد بی‌اعتنایی و مضحکه انقلابیون قرار گرفت



شاه و مجموعه حکومت او را فراهم آورد تا مهمترین نقطه عطف در آغاز تحولات انقلابی مردم ایران بر ضد رژیم پهلوی شکل بگیرد و آن انتشار مقاله توهین‌آمیز «ایران و استعمار سرخ و سیاه» به قلم احمد رشیدی مطلق در روز ۱۷ دی ۱۳۵۶ در روزنامه اطلاعات بود. این مقاله که حاوی مطالبی اهانت‌آمیز نسبت به امام خمینی و روحانیت بود، بر خلاف انتظار شاه و حکومت (که هنوز تصور می‌کردند از موقعیت تثبیت شده‌ای برخوردار هستند) به سرعت با واکنش مردم روبه‌رو شد و بالاخص مردم قم در ۱۹ دی ۱۳۵۶ به تظاهرات و قیام خونین بر ضد حکومت دست زدند و به دنبال آن موج مخالفت‌ها در دیگر شهرها و مناطق کشور نیز بالا گرفت و در همان حال حکومت بر مجموعه اقدامات امنیتی خود افزود، تا شاید بار دیگر کنترل اوضاع را به دست گیرد. اما این واقعه آشکارا از انسجام درونی انقلابیون (بالاخص اسلامگرایان و علما) در اقصی نقاط کشور و ارتباط نزدیک و هماهنگ‌شان با رهبری انقلاب، آیت الله امام خمینی، در عراق نوید می‌داد. بر همین اساس هم بود که قیام گسترده مردم تبریز و آذربایجان به مناسبت چهلم شهدای قم در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ حکومت را به گستره وسیع مخالفت‌های مردم واقف ساخت و قراین نشان می‌داد که تحولات انقلابی مردم وارد مرحله نوین و در عین حال غیر قابل بازگشتی شده و مانورهای سیاسی، نظامی حکومت هم نخواهد توانست آرامش دوباره‌ای را که رژیم پهلوی آرزومند آن بود، بازگرداند. باگذشت زمان، ارتباط سیاسی و تشکیلاتی مخالفان با یکدیگر گسترده‌تر و نقش رهبری و هدایت‌گرانه امام خمینی در تحولات انقلابی ملموس‌تر و کارآمدتر می‌شد و مردم به صف انقلابیون می‌پیوستند و پیام‌ها، سخنرانی‌ها، عکس‌ها و تصاویر و دیگر آثار و خواست‌های هدایت‌گرانه و انقلابی امام خمینی با سهولت بیشتری در اختیار پیروان روزافزون او قرار می‌گرفت.

در همان حال ارکان حکومت (نظیر دولت، ارتش، ساواک، حزب رستاخیز، گروه‌های چماق‌دار و مجلسین شورای ملی و سنا و غیره) ناتوان‌تر از قبل در برابر مخالفان خلع سلاح می‌شد. تا جایی که این روند تا اواسط سال ۱۳۵۷ موقعیت مخالفان و انقلابیون را در برابر مجموعه حاکمیت سخت‌برتری بخشید.

واقعه تاسف‌بار آتش‌سوزی در سینما رکس آبادان در واپسین روزهای مرداد ۱۳۵۷ که به استعفای جمشید آموزگار از نخست‌وزیری و جایگزینی شریف‌امامی (در ۵ شهریور ۱۳۵۷) منجر شد، موقعیت حکومت را باز هم در برابر مخالفان وخیم‌تر



تهران - میدان انقلاب - آذرگیری مردم در آتش‌سوزی

کرد. شریف‌امامی با شعار دولت آشتی‌ملی، بر آن بود که روند شتاب‌آلود تحولات انقلابی را به تأخیر اندازد، اما با دست یازیدن به کشتار مردم در روز جمعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ مجموعه حاکمیت را چند گام بزرگ دیگر به سوی نیستی و زوال، سقوط داد و این فاجعه، نقطه عطف دیگری در انقلاب شد.

در مهر ۱۳۵۷ و به دنبال آزارها و فشار حکومت بعثی عراق امام به نوفل‌لوشاتو در حومه پاریس مهاجرت کرده و امکان جدیدی برای ابلاغ پیام مردم ایران پیدا کرد و از سوی دیگر برخی اقدامات شاه نظیر تعویض نخست‌وزیران؛ انحلال حزب رستاخیز؛ لغو تدریجی سانسور؛ آزادی زندانیان سیاسی؛ اعتراف به شنیدن صدای انقلاب مردم ایران؛ برقراری حکومت نظامی در شهرهای مختلف کشتار مردم در سراسر کشور؛ بهره‌گیری از مشاوران و رایزنی‌های نمایندگان و فرستادگان کشورهای خارجی؛ و دهها اقدام دیگر، موقعیت حکومت و رژیم پهلوی را در جامعه متزلزل و بی‌اعتبار ساخت و این نشان جدی دیگری از پیروزی قریب‌الوقوع انقلاب در برابر حکومت بود.

بدین ترتیب در حالی که هم حکومت و هم حامیان خارجی آن دیگر تردید بسیار کمی در پیروزی نه چندان دور انقلابیون داشتند، انتصاب شاپور بختیار به نخست‌وزیری و رای اعتماد مجلس شورای ملی به دولت او و خروج فرارگونه شاه از کشور در ۲۶ دی ۱۳۵۷ واپسین قطعه‌های پازل اضمحلال نظام شاهنشاهی را تکمیل کرد. شاپور بختیار که مایوسانه می‌کوشید با طرح‌هایی مانند انحلال ساواک؛ لغو سانسور؛ دفاع از قانون اساسی و نظایر آن در میان مردم جایگاهی کسب کند، به سرعت مورد بی‌اعتنایی و مضحکه انقلابیون قرار گرفت و با اعلام خبر بازگشت آیت‌الله امام خمینی به کشور، موقعیت او و مجموعه حاکمیت در برابر انقلابیون سخت متزلزل و بی‌اعتبار شد. ورود پیروزمندان امام خمینی به تهران در روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ و اعلام تشکیل دولت موقت در روز ۱۶ بهمن ۱۳۵۷، دولت بختیار و ارتش را کاملاً مایوس کرد. روزهای منتهی به ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، که با اعلام تسلیم و بی‌طرفی ارتش و نیروهای نظامی و نیز اختفای بختیار و پیروزی نهایی انقلاب اسلامی همراه بود با آن که سخت حساس و سرنوشت‌ساز می‌نمود، به سرعت سپری شد. پیروزی انقلاب اسلامی نویدبخش پایان استبداد و خودکامگی و آغاز دورانی جدید برای مردم ایران بود.

منابع و مآخذ

- ✓ مظفر شاهی، حزب رستاخیز اشتهای بزرگ، ۲ جلد، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۲.
- ✓ مظفر شاهی، مردی برای تمام فصول: اسدالله علم و سلطنت محمدرضا پهلوی، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۹.
- ✓ سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران، واحد فرهنگی بنیاد شهید، ۱۳۶۴.
- ✓ علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، ۱۱ جلد، تهران، مؤسسه فرهنگی امام رضا، ۱۳۶۰.
- ✓ مارک ج. گازیوروسکی، سیاست خارجی آمریکا و شاه‌ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۱.
- ✓ جیمز ا. بیل، شیر و عقاب، ترجمه فروزنده برلیان، تهران، نشر فاختر، ۱۳۷۱.
- ✓ نیکی، ر. کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، قلم، ۱۳۶۹.
- ✓ حسین فردوست، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، مؤسسه اطلاعات، ۱۳۶۷.
- ✓ غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ۲ جلد، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱.
- ✓ غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران، انتشار، ۱۳۶۴.
- ✓ سید مصطفی تقوی، فراز و فرود مشروطه، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۴.
- ✓ سقوط: مجموعه مقالات نخستین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی، چاپ اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۴.
- ✓ محمدعلی سفری، قلم و سیاست، ۴ جلد، تهران، نامک، [۱۳۷۱ تا ۱۳۸۰]



گفت و گو: مرتضی رسولی پور

تاکنون افراد بسیاری به بیان علل سقوط پهلوی پرداخته‌اند و این موضوع را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار داده‌اند، لکن بیان این مساله از زبان یکی از دست‌اندرکاران آن رژیم که خود از نزدیک در جریان بسیاری از وقایع قرار داشته، خواندنی‌تر است.

دکتر حسین خطیبی، نایب‌رئیس مجلس شورای ملی - که پس از انقلاب در تهران زندگی می‌کرد - در گفتگویی مفصل با موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران به طرح خاطرات و دیدگاه‌های خود پیرامون شخصیت‌ها و وقایع دوران پهلوی پرداخت که در زیر گزیده‌ای از آن را می‌خوانیم:

در دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی، در زمان طرح لایحه مصونیت قضایی مستشاران امریکایی جناب‌عالی به عنوان نایب‌رئیس، جلسه مجلس را اداره کردید. برای روشن شدن اذهان و ثبت در تاریخ خاطرات خود را از آن روز بیان کنید و بفرمایید چرا رئیس مجلس (عبدالله ریاضی) در جلسه حاضر نشد؟

با تشکیل مجلس بیست و یکم، و پس از انتخاب هیات رئیسه مجلس، من به نیابت ریاست مجلس انتخاب شدم و به سفر خارج از کشور رفتم. پس از مراجعت از سفر، یک شب مهندس عبدالله ریاضی به من تلفن کرد و گفت که فردا جلسه مجلس را باید شما اداره کنید. فکر می‌کنم مهندس ریاضی که از جریان امور اطلاع داشت شاید نمی‌خواست خود، جلسه را اداره کند، از این رو تمارض کرده بود. این استنباط من است. به هر صورت جلسه آن روز تشکیل شد و یکباره دیدم منصور و تقریباً کلیه وزیران کابینه در جلسه مجلس حضور یافتند. تعجب کردم زیرا لویج موجود اهمیتی نداشت که همه کابینه در جلسه حاضر شوند. بی مقدمه دکتر ناصر یگانه که وزیر مشاور در امور پارلمانی بود برخاست و با قید دو یا سه فوریت تقاضا کرد این لایحه در دستور قرار گیرد. رای گرفتم، اکثریت موافقت کردند (چون اکثر نمایندگان عضو حزب ایران نوین بودند) و به این ترتیب لایحه مطرح شد.

ظاهراً تعداد زیادی از نمایندگان مجلس با این لایحه مخالفت کردند...

بله، پس از آن که کلیات لایحه مطرح شد مخالفین که تعدادشان زیاد بود یکایک پشت تریبون آمدند و به تفصیل بر ضد این لایحه صحبت کردند در اینجا بود که من به اهمیت این لایحه پی بردم و خودم هم مخالف شدم.

محیط مجلس در آن روز چگونه بود و دولت با چه استدلالی از این لایحه دفاع می‌کرد؟

محیط مجلس بسیار متشنج بود و پیدا بود که اکثریت نمایندگان با این لایحه مخالفند. تعداد موافقان، اندک و سخنانشان هم کوتاه و بی‌محتوی بود. دفاع از این لایحه را احمد میرفندرسکی، معاون وزارت خارجه بر عهده داشت.

احمد میرفندرسکی بعدها در قسمتی از خاطرات خود اعتراف می‌کند که دفاعش مهم‌ترین دفاعی بود که ممکن است یک نفر از لایحه‌ای بکند و بعد تصریح می‌کند که اصلاً به آن عقیده نداشته چون کار خطرناکی بوده و تصویب آن لزومی هم نداشته است...

به هر حال بنا به پیشنهاد اکثریت، جلسه را تمدید کردم و بازهم مخالفان به تفصیل در رد لایحه سخن گفتند. البته یک نکته گفتنی است که در میان مخالفان، مهندس بهبودی بود که پدرش رئیس تشریفات دربار بود و کلاً چنین می‌پنداشتند که چون او مخالفت می‌کند با وابستگی که به دربار دارد شاید

این مخالفت به اشاره شخص شاه باشد. به هر حال در این باب مخفی کاری به حدی بود که من هم جریان را نمی‌دانستم. شاه هم در اولین مراسم سلامی که پس از این جلسه برگزار شد، به نمایندگان سخت پرخاش کرد. پس از انقلاب، با خواندن اسناد لانه جاسوسی پی بردم که چقدر امریکایی‌ها برای تصویب لایحه فشار می‌آوردند.

سرانجام، این لایحه چگونه تصویب شد؟

این جلسه هشت نه ساعت طول کشید زیرا دولت برای این که لایحه فی‌المجلس در همان روز تصویب شود اصرار داشت و تقاضای دو یا سه فوریت هم کرده بود. پس از رای گیری، هنگامی که آراء خوانده شد تفاوت آرای مخالف و موافق چند رای بیشتر نبود. به این ترتیب لایحه با اکثریت بسیار ضعیفی به تصویب رسید و این بسیار موجبات خشم رئیس دولت شد.

نکته مهم دیگری که در اینجا سوال برانگیز است تصویب این لایحه در مجلس سناست که قبل از مطرح شدن لایحه در مجلس شورا صورت گرفت. علی‌الرسم، لویج دولت ابتدا در مجلس شورا مطرح و تصویب می‌شد و آن‌طور که مشخص است تصویب لایحه مزبور در سنا نیز در یک

موجبات اصلی سقوط حکومت پهلوی را فراهم آورد. از آنجا که جناب‌عالی، هویدا را از نزدیک می‌شناختید ممکن است سوال کنیم برداشت شما از او چه بود؟

البته بین من و هویدا باطناً رابطه خوبی وجود نداشت ولی هر دو ظاهر را حفظ می‌کردیم. او دستگاه شیر و خورشید سرخ سابق را که من اداره آن را به عهده داشتم رقیب وزارت بهداشتی می‌دانست که خودش مسوولیت آن را به عهده داشت. دستگاه‌های دولتی مطیع محض او بودند به استثنای یکی دو وزیر که تک‌روی‌هایی می‌کردند و او آنها را در ترمیم کابینه خود دست به سر می‌کرد مثل نهایندی یا عالیخانی که هر دو، رئیس دانشگاه شدند. آموزگار را هم جانشین بالقوه خود می‌دید که همین‌طور هم شد. هوشنگ انصاری هم باطناً داوطلب نخست‌وزیری بود و این چندان برای هویدا دلچسب نبود. بقیه وزرا از رفقای او بودند و همه بی‌چون و چرا از او اطاعت می‌کردند. او هم بی‌چون و چرا مطیع محض شاه بود و خود را مجری اوامر او می‌دانست و این سلسله مراتب تا پایین‌ترین رده به همین صورت بود. هر مادونی خود را تنها، مجری دستور موافق می‌دانست و ابتکار عمل کمتر به کار می‌برد.

پست و مقام خود تنگ نظر نبود. رفیق باز و در دشمنی، تا حدی کینه‌توز بود. از جمشید آموزگار که او را رقیب خود می‌دانست بدش می‌آمد. تنها یک وزیر را دیدم که با او مشاجره می‌کرد. او هم عبدالعظیم ولیان بود که مردی بی‌ریشه و بددهن بود. در یک جلسه خودم شاهد مشاجره بین او و هویدا بودم و دیدم که هویدا کوتاه آمد. ولیان برگزیده ساواک بود و شاید هم به همین پشت‌گرمی چنین رفتارهایی می‌کرد.

رابطه هویدا با ساواک چگونه بود؟

بیچاره هویدا در عین این که رئیس ساواک رسماً معاون نخست‌وزیر بود خودش از ساواک می‌ترسید و هیچ‌گونه نفوذی در این دستگاه نداشت. رئیس ساواک همه چیز را از او مکتوم می‌داشت و مستقیماً به شاه گزارش می‌داد. فکر می‌کنم هویدا هم علاقه‌ای نداشت از این قبیل امور آگاهی داشته باشد چون کاری از او ساخته نبود. دیگران و حتی وزیران هم از نصیری و یکه‌تازی‌های او بیم داشتند.

شاه دستگاه‌های اطلاعاتی خود را گاهی به جان هم می‌انداخت. ساواک، بازرسی شاهنشاهی، سرای نظامی، دفتر ویژه، شهربانی و اداره دوم چون جداگانه و به طور محرمانه کار می‌کردند، هیچ‌کدام از کار هم خبر

واکوی علل فروپاشی رژیم شاهنشاهی در مصاحبه با دکتر حسین خطیبی، نایب‌رئیس مجلس شورای ملی

شاه، مشورت را نمی‌پسندید!



دینار هیئت رئیسه مجلسین شورا و سنا یا شاه. از چپ شریف‌الامینی، ریاضی، نژادپناه، جواد سعید، حسین خطیبی و...

نداشتند و مقصود شاه این بود که اخبار محرمانه را از مجاری مختلف به دست آورد. این مراکز هرچند از کار هم سردر نمی‌آوردند ولی همه در یک نکته متفق بودند که نباید چیزی را به شاه گزارش کنند که موجب ملال خاطر او شود. در این ۱۳ سال نخست‌وزیری هویدا خیلی کار می‌شد کرد ولی در نتیجه یکه‌تازی و خودبزرگ‌بینی شاه و سهل‌انگاری و بی‌توجهی مسوولان و از جمله هویدا از این دوران ممتد سکون و آرامش، با امکانات مالی فراوان که فراهم بود نتیجه دلخواه فراهم نیامد.

صرف نظر از سهل‌انگاری و بی‌توجهی صاحب‌منصبان و مسوولان گذشته، پاره‌ای از صاحب‌نظران یکی از عوامل ظهور انقلاب اسلامی را غرور کاذب در شخصیت محمدرضا پهلوی می‌دانند. خاطرات و برداشت شما از شاه چیست؟ دوران زندگی من از کودکی تا ۶۲ سالگی در زمان حکومت پهلوی سپری شده است. از نظر خودم، ایام زندگی شاه را به سه قسمت تقسیم می‌کنم. دوره ولیعهدی، دوره سلطنت تا سال ۱۳۳۲ و دوران بعد از سال ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۵۷.

در دوره ولیعهدی، رضاشاه او را برای تحصیل به سوئیس فرستاد اما دوره تحصیل او کوتاه بود و فرصت نیافت تا به درجات علمی بالا برسد. رضاشاه چون مایل بود او را با خوی سربازی به شیوه خودش تربیت کند،

همان‌طور که شاه دوست داشت نخست‌وزیر تنها مجری دستورات او باشد و از خود عقیده ابراز نکند، نخست‌وزیر هم در مورد وزیران همین‌طور فکر می‌کرد و وزیران هم در مورد معاونین خود و قس علیهذا... هویدا این اواخر، گاهی پیش دوستان یکل، از این شیوه شاه که می‌خواست در مقابل او هیچ‌کس ابراز عقیده نکند اظهار دل‌تنگی می‌کرد.

نظر شاه در مورد هویدا چه بود؟

چند سال بعد یک روز از مهندس ریاضی شنیدم که شاه در مراسمی گفته بود چه خوب کسی را برای نخست‌وزیری انتخاب کردم. او پس از آن همه نخست‌وزیرانی که بخصوص در دهه ۱۳۲۰ داشت و چندان به گفته‌های او اعتنا نمی‌کردند هویدا را در قالب همان کسی می‌دید که می‌خواست. اول هم که نخست‌وزیر شد کسی فکر نمی‌کرد دوران نخست‌وزیری او طول بکشد، ولی کشید.

چه ویژگی‌هایی در هویدا وجود داشت که باعث شد ۱۳ سال در آن مقام باقی بماند؟

این سرسپردگی محض هویدا بود که او را ۱۳ سال در مقام خود نگه داشت. هویدا هرچند دل و زبانش یکی نبود ولی مبادی آداب بود. به رفقا و اطرافیان خود خیلی می‌پرداخت. خیلی رفیق باز بود. دیگران را هم زیر نظر داشت و در مواقع حساس دل آنها را به دست می‌آورد. دست و دلباز بود، البته از خزانه دولت. جز در مورد

شرایط نامساعد صورت گرفت به طوری که اکثر نمایندگان سنا موقع رای گیری خواب بودند.

بله رسم بر این بود که دولت، لویج را برحسب تشخیص خود، ابتدا به مجلس شورا می‌فرستاد به خصوص لویج مالی را که تصویب آن از مختصات مجلس بود ولی این لایحه را اول به مجلس سنا فرستاد شاید به این دلیل که در آن مجلس با بودن مهندس شریف امامی ممکن بود به آسانی به تصویب برسد چنان که رسید و چون لایحه در مجلس سنا به تصویب رسیده بود احتمال می‌رفت وقتی به مجلس شورا بیاید با مخالفت کمتری روبه‌رو شود و چنان که دیدیم نشد.

شریف امامی این لایحه را پس از تصویب چند لایحه معمولی در ساعتی بعد از نیمه شب در حالی که بیشتر نمایندگان پیرمرد چرت می‌زدند مطرح ساخت و این‌طور عنوان کرد که این لایحه مختصری است که دولت آورده و تصویب آن اشکالی ندارد. سناتورها هم اگرچه یکی دو نفر مخالفت مختصری کردند ولی به آسانی آن را به تصویب رساندند و سپس لایحه مصوب مجلس سنا به مجلس شورا آمد که با این جریان‌ات روبه‌رو شد.

استحضار دارید که پس از مشروطیت، دوره نخست‌وزیری هیچ‌کس به اندازه هویدا طولانی نبود. بسیاری از صاحب‌نظران بر این باورند که اشتباهات صورت گرفته در این دوران ۱۳ ساله

محمدرضای فرارخواند و به دانشکده افسری فرستاد تا به فنون نظامی آشنا شود. شاه هم بخصوص در این اواخر می‌کوشید از پدرش تقلید کند، اما هیچ‌گاه نتوانست نظامی خشن همانند پدرش باشد.

اولین برخورد شما با محمدرضا پهلوی کی و کجا بود؟

اولین بار که او را در ۱۳۱۶ دیدم برای بازدید به دانشسرای عالی آمده بود، در این بازدید او را جوانی خجول و تازه‌کار دیدم.

در شهریور ۱۳۲۰ دوره دوم زندگی او آغاز می‌شود و در حالی که هنوز آمادگی قبول مسوولیت نداشت به سلطنت رسید. در این دوره سیاستمداران کهنه‌کار که در دوره رضاشاه یا به خارج تبعید شده بودند یا در داخل در کنج انزوا به سر می‌بردند از جمله قوام‌السلطنه، حکیم‌الملک و مستشارالدوله صادق، داوطلب پست‌های وزارت و نخست‌وزیری شدند، این افراد با کینه‌ای که از رضاشاه داشتند، در باطن شاه را می‌رنجاندند. علاوه بر این وقتی کنفرانس تهران تشکیل شد روزولت و چرچیل به دیدن شاه نرفتند و شاه از این بابت خیلی سرخورده شد. بی‌اعتنایی سیاستمداران قدیمی، یکه‌تازی مجلس و اشغال کشور از سوی قوای بیگانه و قحطی و کمبود آذوقه و بی‌نظمی و هرج و مرج و جنجال مطبوعاتی که گاهی کار را به فحاشی و هتاک می‌کشاندند موجب شد که شاه با یک حالت بلاتکلیفی و بی‌تصمیمی از هر کس کمک بخواهد.

برخورد تحقیرآمیز قوام‌السلطنه پس از بازگشت به ایران در اولین ملاقات با محمدرضا بتدریج یک عقده حقارتی در او به وجود آورد و موجب شد تا شاه به همه نوع افراد برای مشورت مراجعه کند. هرکس مطابق سلیقه و برداشت خود هر مطلبی که می‌خواست می‌گفت که گاهی موجب ترس و بی‌اعتمادی و گمراهی او می‌شد و به عقیده من همین امر و وقایع دیگر، او را سرخورده کرد چنان که عقده‌ای در وی پیدا شد که در سال‌های پایانی حکومتش او را از هرگونه مشورت بیزار کرد و به خودکامگی کشاند. به عبارت دیگر، عقده حقارتی که در این دوره در او به وجود آمد، بعدها به عقده خودبزرگ بینی تبدیل شد.

در دوره نخست‌وزیری دکتر مصدق، شاه می‌خواست خود را در موضوع ملی شدن نفت، سهم جلوه دهد، در حالی که توانایی مذهبی آیت‌الله کاشانی و نیروی ملی دکتر مصدق با همکاری هم، جریان ملی شدن نفت را به نتیجه رساند.

در این که شاه اقدامات زیادی علیه مصدق می‌کرد، تردید نیست. تحریکات او در مجلس و قضیه ربوون افشار طوس، رئیس شهربانی، به تحریک شاه صورت گرفت. شاه باطنا با دکتر مصدق خوب نبود و برای شکستن وجهه او از هیچ‌گونه تلاشی دریغ نداشت و اطرافیان او را یکایک از او جدا کرد. شاه در پایان این دوره از سلطنتش چند درس آموخت. که دوره سوم را با آموخته‌های آن کرده کرد. در این دوره ابتدا این عقیده در او رسوخ پیدا کرد که باید رجال قدیمی بازمانده از دوران پدرش را کنار بزند و در کارها بدون مشورت، خودش تصمیم بگیرد و کسانی را روی کار بیاورد که برگزیده خود او باشند. بعد هم با عقده حقارتی که در او به وجود آمده بود، زمام همه کارها را خود به دست گیرد و بالاخره این که به فکر آینده خود هم باشد و به مال‌اندوزی بپردازد. از این پس ممر درآمد او تصور می‌کنم همان بنیاد پهلوی بود که نخست عنوان موسسه خیریه را داشت؛ ولی بعدا به اغوای کارگردانان، به صورت یک موسسه انتفاعی درآمد. عواید حاصل از هتل‌ها، کازینوها و شرکت‌های مختلف و نظیر آن، بعدها در این بنیاد، متمرکز و منبع عایدی سرشاری شد. شنیدم که سهمی هم از خرید اسلحه داشت.

فکر نمی‌کنید اطرافیان شاه و اشخاصی مثل دکتر اقبال، هویدا و هوشنگ نهاوندی و دیگران با تملق و گزافه‌گویی، به این غرور کاذب شاه بیشتر دامن زدند؟

درست می‌فرمایید. اطرافیان او نیز بی‌تقصیر نبودند. فقط اسدالله علم با نزدیکی‌ای که به شاه داشت، گاه نصیحتی می‌کرد و کمبدها را می‌گفت که

بی‌تأثیر بود. دیگران، این طور هم نبودند. شاه کارها را به دست جوانان تازه‌کار و تکنوکرات بی‌تجربه سپرده بود و دست افراد باتجربه و کار دیده نسل پیش را کوتاه کرده بود. این جوانان تکنوکرات هم به سلیقه خود و بدون تجربه و مشورت و با غرور باطنی برای جلب توجه شاه، خود را به آب و آتش می‌زدند تا کارنامایی کنند. هیچ‌کس جرات نداشت برخلاف میل شاه سخنی بگوید. دستورهای او را بی‌چون و چرا اجرا می‌کردند و سخنی نمی‌گفتند که خوشایند او نباشد. بیشتر به فکر مقام خود و مال‌اندوزی بودند. حتی به دیگران هم توصیه می‌کردند در ملاقات با شاه چیزی نگویند که به اصطلاح خاطر مبارک از رده شود.

شاه تنها به فکر خود متکی بود و مشورت را نمی‌پسندید. وقتی خواست آن به اصطلاح ۶ ماده نخست انقلاب شاه و ملت را به همه پرسبی بگذارد، چند نفر از سرشناسان از جمله عبدالله انتظام، سپهد یزدان‌پناه و حسین علا را برای مشورت احضار کرد و چون آنها نظر موافق ندادند، مطرود شدند. سوال می‌کرد؛ ولی انتظار داشت همه نظر و تصمیم او را تأیید کنند. می‌گفت موفقیت‌های من بدان جهت است که خودم تصمیم گرفتم و اجرا کردم و با کسی مشورت نکردم. وزیران را خودش انتخاب می‌کرد و هر کس به آنها بد می‌گفت، این گونه تلقی می‌شد که به شاه بد گفته است. اصول ۱۹ گانه انقلاب شاه و ملت را یکی پس از دیگری به ابتکار خود ابداع می‌کرد و بدون این که کسی خبر داشته باشد، اعلام می‌نمود.

آیا این اصول به ابتکار او ابداع می‌شد یا

”
من با وجود تمام گرفتاری‌هایی که بعد از انقلاب پیدا کردم وقتی به یاد ناراحتی‌هایی که از دست این خانواده کشیدم می‌افتم از این که خاندان پهلوی از کشور رفتند، خوشحال می‌شوم

“

دست‌های دیگر هم در کار بود؟

در مورد ۶ اصل اول که به رفراندوم گذاشته شد، شاید بتوان گفت ابداع او نبود و دست‌های دیگری که بخوبی اطلاع کامل از آن ندارم، نقش داشتند. این را هم می‌دانم که اصل مربوط به سپاه دانش را دکتر خانلری به او پیشنهاد کرده بود؛ ولی بقیه اصول به نظر شخص شاه بود و بیشتر رجال هم تا جایی که می‌دانم اظهار می‌داشتند که قبلا اطلاعی از این مواد یا اصول نداشتند. به همین جهت بود که بعضی از آنها قابل اجرا نبود و بعضی دیگر هم در مرحله اجرا فساد باز می‌آورد، مثل اصل تغذیه رایگان در مدارس که تنها وسیله‌ای برای ریخت و پاش و برد و خورد عده‌ای شد.

سرانجام معلوم شد دزدی‌های زیادی در این کار صورت گرفته است. پس از مدتی که ایرادها جسته گریخته به گوش شاه رسید تصمیم گرفت انجمنی به ریاست دکتر نهاوندی به نام اندیشمندان تشکیل دهد که بنشینند و کاستی‌های این اصول را مطالعه و بررسی کنند. این به اصطلاح اندیشمندان هم جلساتی تشکیل دادند و بحث کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که همه این اصول، درست و صحیح است و هر چند وقت یکبار شرفیاب می‌شدند و ضمن خطابه‌هایی غرا که دکتر نهاوندی می‌خواند آن را به عرض می‌رساندند و شاه هم چون مطابق میل خودش بود آن را می‌پذیرفت. این انجمن در واقع یک سرگرمی بود و کار را سرسری و تشریفاتی تلقی می‌کردند و به همین قانع بودند که هر چند وقت یکبار به دیدار شاه بروند و

سخنی مطابق میل او بگویند. اینها برای حفظ مقام خود خطر نمی‌کردند و جرات نداشتند، ایرادی بگیرند یا نظری ابراز کنند.

آیا تاسیس حزب رستاخیز هم از همین قاعده و فرآیند پیروی می‌کرد؟

در مورد حزب رستاخیز هم همین طور شد. یک روز به ما خبر دادند که شاه هیات‌رئیس دو مجلس و هیات مرکزی حزب «ایران‌نوین» و «مردم» را احضار کرده است. بدون این که بدانیم موضوع چیست، رفتیم. حتی هویدا هم که نخست‌وزیر بود از دستور جلسه اطلاعی نداشت. شاه آمد و بی مقدمه گفت: این که ما دو حزب داشته باشیم چه فایده دارد. بهتر است یک حزب داشته باشیم به نام حزب «رستاخیز ملت ایران» که همه با قبول سه اصل نظام شاهنشاهی، قانونی اساسی، انقلاب شاه و ملت در آن عضو باشند. اگر کسی این سه اصل را قبول ندارد، گذرنامه خود را بگیرد و برود. به این ترتیب حزب رستاخیز تشکیل شد. یکی در آن جلسه، حتی خود من بلند نشدیم بگویم که این تصمیم اشتباه است که در حالی که همه بیخ‌گوشی ایراد می‌گرفتیم که این تصمیم درستی نیست. بدیهی بود که شاه هم این طور برداشت می‌کرد که تصمیم درستی گرفته است. اشتباه پشت اشتباه بود که صورت گرفت. در کارها هیچ هماهنگی نبود.

وقتی رضا خطیبی به علت خوشیاوندی و قربانی که با [فرخ پهلوی] داشت به ریاست رادیو و تلویزیون انتخاب شد، همین نوحاسته‌ها دور و بر او را گرفتند و افتتاح جشن هنر شیراز را راه انداختند. این افراد از عمق فرهنگ جامعه خود بی‌خبر بودند، جعفرخان‌های از فرنگ‌آمده‌ای بودند که با الهام از جنبه‌های مبتذل فرهنگ غربی کار را به ابتذال کشانیدند.

من با وجود تمام گرفتاری‌هایی که بعد از انقلاب پیدا کردم وقتی به یاد ناراحتی‌هایی که از دست این خانواده کشیدم می‌افتم از این که خاندان پهلوی از کشور رفتند، خوشحال می‌شوم.

آیا خاطرهای از شاه که به ماه‌های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی مربوط باشد دارید؟

بله. در روزهای بحرانی انقلاب اطلاع دادند که ساعت ۹ صبح اعضای هیات‌رئیس مجلسین برای شرفیابی در کاخ سعدآباد حاضر باشند. راس ساعت مقرر، اعضای هیات‌رئیس طبق برنامه‌ای منظم برای ملاقات با شاه عازم کاخ شدیم. در این روزهای آخر سلطنت خود از همه کس چاره می‌خواست و با همه مشورت می‌کرد. در حالی که تا یک سال پیش از آن فقط با عده‌ای خاص از رجال معاشرت داشت و به‌طور کلی از مردم بریده بود. دکتر محمد سجادی رئیس مجلس سنا و دکتر جواد سعید رئیس مجلس شورا و اعضای هیات‌رئیس دو مجلس در دو طرف میز نشستند. هیچ برنامه‌ای در کار نبود و من یادم است که شاه با حالت بسیار گرفته و ناراحت آمد و نشست و بی مقدمه گفت: نظر شما چیست؟ شب قبل، از هاری کابینه خود را معرفی کرده بود. دکتر سجادی تقریبا با تندای به شاه گفت: دیروز که کابینه معرفی شد باز هم اظهار نظر کردید! قرار بود دیگر در کارهای مملکتی دخالتی نکنید. شاه گفت: آقای دکتر سجادی، من که چوب نیستم، وقتی می‌گویند این شخص وزیر کار است، من نگویم ان شاء الله موفق باشید؟! بعد از دکتر سجادی، یکی از سناتورهای انتصابی به نام فاضل سرجوبی خطاب به شاه گفت: چرا شما از این مملکت نمی‌روید؟ شاه پاسخ داد: به نظر شما بدون این که تکلیف مملکت را معین کنم، همین طور کارها را رها کنم و بروم؟ سپس یکی دیگر از سناتورها به نام حسین دها خیلی تند با شاه صحبت کرد. از سوی مجلس شورای ملی هم دکتر مصطفی الموتی صحبت کرد، حرف‌های او کاملا یادم نیست. دیگران از جمله من هیچ حرفی نزدیم. آن روز مصادف بود با روزی که در مشهد کشتار و خونریزی شده بود. وقتی برای شاه خیر آوردند خیلی نگران شد و بعد هم رفت. این آخرین جلسه‌ای بود که اعضای هیات‌رئیس دو مجلس با شاه ملاقات داشتند. جلسه‌ای که در آن از تفرعن گذشته و نگاه‌های کاملا مصنوعی که افراد را ورنانداز می‌کرد، خبری نبود.

احوال

خطیبی در یک نگاه



سال ۱۲۹۵ در تهران تولد یافت. پدرش شیخ محمدعلی سال‌ها نایب‌التولیه و معلم مدرسه مروی بود و امور مدرسه و طلاب و موقوفات آن را اداره می‌کرد. وی سال ۱۳۰۲ تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه ثریا گذراند و دوره متوسطه را در دبیرستان سیروس آغاز کرد. سال ۱۳۰۶ پدرش درگذشت و تولیت و مدیریت مدرسه به فرزند دیگری واگذار شد و خطیبی به مدرسه دارالفنون رفت و دیپلم خود را از آنجا اخذ نمود.

سال ۱۳۱۳ به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران رفت و در رشته زبان و ادبیات فارسی و فلسفه فارغ‌التحصیل شد.

سال ۱۳۱۶ که دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تهران تاسیس شد و عده معدودی که دارای ذوق و استعداد بودند، برای دوره دکترا پذیرفته شدند. خطیبی همراه معین، صفا و خانلری دانشجویان اولین دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی بودند. دروس دوره دکترا را در سال ۱۳۱۸ به پایان برد و به تالیف و تنظیم رساله دکترای خود پرداخت و ظرف ۵ سال تاریخ تطور نثر فارسی را به رشته تنظیم درآورد و پس از مرحوم ملک‌الشعراى بهار، اولین تحقیق درباره سبک‌شناسی در نظم و نثر فارسی به وسیله او انجام گرفت.

وی سال ۱۳۱۶ به دستور حکمت (وزیر معارف) به منشیگری فرهنگستان ایران منصوب شد و در همان سال، تدریس در دانشسرای عالی را آغاز نمود. سال ۱۳۲۴ رساله دکترای مشارالیه با تأیید ملک‌الشعراى بهار، وی از دبیری دانشگاه به دانشیاری تبدیل یافت و مستقلا تدریس سبک‌شناسی را در دانشکده ادبیات عهده‌دار شد.

سال ۱۳۳۰ پس از درگذشت بهار، کرسی و مقام استادی وی به خطیبی تفویض گردید و از آن تاریخ تا دوران کناره‌گیری، به تدریس تاریخ تطور نظم و نثر و دستور زبان فارسی در دوره لیسانس و دکترا اشتغال داشت.

دکتر خطیبی در کنار شغل دانشگاهی، مشاغل دیگری را نیز عهده‌دار بود: از سال ۱۳۲۰ چندی ریاست کتابخانه دانشکده حقوق با او بود، سپس مدیریت روزنامه رسمی کشور را عهده‌دار شد. از سال ۱۳۲۶ همکاری با جمعیت شیر و خورشید سرخ سابق (هلال احمر) را آغاز کرد و این همکاری بیش از ۳۰ سال ادامه یافت و از سال ۱۳۲۸ تا بهمن ۱۳۵۷ مدیرعامل این جمعیت بود. در دوران حکومت دکتر محمد مصدق، مدیرکل دفتر نخست‌وزیری بود و تا سقوط مصدق در سمت رئیس کابینه با او همکاری نزدیک داشت.

سال ۱۳۴۲ در دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی او را از راه مجلس فرستادند و در همان دوره به نیابت ریاست رسید. در ادوار بیست و دوم، بیست و سوم و بیست و چهارم همچنان وکیل و نایب‌رئیس اول مجلس بود.

خطیبی یکی از افراد انگشت‌شماری است که با زبان‌های فرس قدیم و پهلوی آشنایی دارد. او در میانسالی با دختر سیدمحمد آیت‌الله‌زاده کاشانی ازدواج کرد و صاحب دو دختر شد و سرانجام در شهریور ۱۳۸۰ به علت ابتلا به سرطان کبد در تهران درگذشت.



شهید مظلوم

سهیلا عین‌الله زاده



آیت‌الله سیدمحمد حسینی بهشتی، فرزند سیدفضل‌الله، دوم آبان ماه ۱۳۰۷ در اصفهان و در یک خانواده روحانی متولد شد.

دوره تحصیل ابتدایی و بخشی از دوره متوسطه را در زادگاهش گذراند. سپس در ۱۳۲۱ به فراگیری علوم دینی پرداخت و تحصیلات حوزوی - دروس سطح - خود را در مدرسه اسلامی صدر اصفهان در مدت ۴ سال به پایان رساند و همزمان مکالمه زبان انگلیسی را آموخت. در ۱۳۲۵ وارد حوزه علمیه قم شد و دروس ناتمام سطح را تکمیل کرد. با پیگیری تحصیلات دبیرستانی موفق به اخذ دیپلم ادبی شد و به دانشکده معقول و منقول (الهیات و معارف اسلامی) راه یافت. در ۲ سال آخر تحصیلات و نیز پس از گرفتن لیسانس فلسفه در ۱۳۳۰ به تدریس زبان انگلیسی در دبیرستان‌های تهران و قم پرداخت. در اردیبهشت ۱۳۳۱ با یکی از بستگان خود به نام خانم عزت‌الشریعه مدرس مطلق که یک روحانی‌زاده بود ازدواج کرد و صاحب ۴ فرزند شد. با ادامه تحصیلات دانشگاهی در ۱۳۵۳ از دانشگاه تهران دکترای فلسفه گرفت.

با شکست نهضت ملی نفت، خلاء وجود یک تشکیلات منظم سیاسی و نیروهای سازمان یافته را برای مبارزه با حکومت پهلوی کاملاً احساس کرد و لذا دبیرستان «دین و دانش» قم را با هدف تربیت افراد برای مبارزات سیاسی بنیان نهاد و به مدت ۱۰ سال مدیریت آن را بر عهده گرفت. در فعالیت‌هایی از قبیل انتشار مجله مکتب اسلام و سالنامه و فصلنامه مکتب تشیع حضوری موثر داشت. در ۱۳۳۹ با یاری عده‌ای از همفکرانش «کانون اسلامی دانش‌آموزان و فرهنگیان قم» را با هدف ایجاد پیوند بین طلبه‌ها و دانشجویان به ریاست دکتر مفتاح بنیان نهاد. در

در جریان انقلاب اسلامی ایران، افراد بسیاری در کنار مردم مسلمان ایران قرار گرفتند و با تحمل زندان و شکنجه و تبعید و انواع فشارها و تضيیقات بر آرمان‌های خویش در نجات کشور و ملت خویش پای فشردند. از این کسان می‌توان از مرحوم آیت‌الله طالقانی و شهید دکتر بهشتی نام برد. در آن سو نیز اشخاصی قرار داشتند که با تمام وجود در مقابل ملت ایران صف‌آرایی کردند و در صدد برآمدن تا با استفاده از قدرت اهریمنی خویش، هر گونه صدای حق‌جویانه و ندای استقلال‌طلبانه را در گلو خفه سازند. در این گروه نیز می‌توان افراد مختلفی همچون جیمی کارتر رئیس‌جمهور وقت آمریکا، ویلیام سولیوان آخرین سفیر ایالات متحده در ایران و سهبید مقدم آخرین رئیس ساواک را نام برد. در صفحات پیش‌رو به طور مختصر با این چهره‌ها آشنا می‌شویم.

مدتی از سوی امام خمینی به عضویت شورای فقهی - سیاسی این گروه برگزیده شد. سال ۱۳۴۳ بنا به درخواست مسلمانان هامبورگ و اصرار برخی از مراجع تقلید خصوصاً آیت‌الله سیدمحمدهادی میلانی به آلمان رفت و «مرکز اسلامی هامبورگ» را بنیان نهاد و در مدت ۵ سال، حوزه فعالیت خود را علاوه بر هامبورگ و سراسر آلمان به برخی از کشورهای اروپایی گسترش داد و توانست با کمک عده‌ای از دانشجویان ایرانی «اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان گروه فارسی زبان» را ایجاد کند. با تسلط یافتن به زبان آلمانی، با افکار متفکران و فیلسوفان غربی آشنا شد. وی یکی از بنیانگذاران «جامعه روحانیت مبارز» تهران است.

پس از تشکیل «شورای انقلاب» به دستور امام (ره)، به عضویت این شورا درآمد. در اوایل اسفند ۱۳۵۷ در تأسیس «حزب جمهوری اسلامی» نقش برجسته‌ای ایفا کرد و به دبیرکلی آن انتخاب شد. در تدوین قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ ش نقش موثری داشت و نایب رئیسی مجلس خبرگان را نیز عهده‌دار بود. سپس از سوی امام (ره) به ریاست دیوان عالی کشور که در آن روزگار، ریاست قوه قضاییه شمرده می‌شد، منصوب گشت.

سرانجام در هفتم تیر ۱۳۶۰، در محل دفتر حزب جمهوری اسلامی بر اثر بمب‌گذاری (منافقین) به همراه عده‌ای از یاران و همفکرانش به شهادت رسید و مظلومیت وی آشکارتر گشت. محققان غربی درباره شهید بهشتی این‌گونه نوشتند: نبوغ مدیریتی آقای دکتر بهشتی بزرگترین موهبتی بود که با مرگش، جمهوری اسلامی از آن محروم شد.^۱

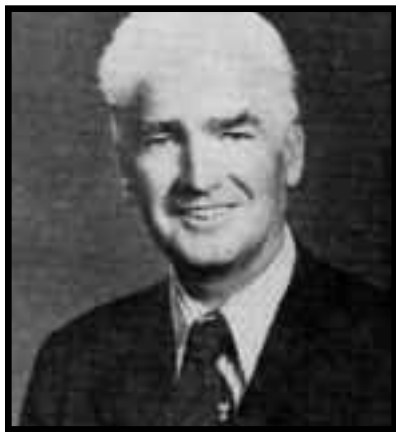
همین سال جمعی از استادان حوزه علمیه قم از جمله دکتر بهشتی با هدف ساماندهی نظام آموزشی حوزه، برنامه‌های ۱۷ساله را تدوین کردند و بعدها مدارسی را براساس این برنامه جدید تأسیس نمودند که از جمله می‌توان مدرسه «منتظریه» (حقانی) را نام برد.^۲

در ۱۳۴۲ به سازمان برنامه‌ریزی کتاب‌های درسی آموزش و پرورش راه یافت و مسوولیت تألیف و اصلاح کتاب‌های دینی را برعهده گرفت. در اواخر ۱۳۴۲ به دلیل فعالیت‌های مختلف سیاسی و فرهنگی، به اجبار قم را ترک کرد و به تهران رفت و با گروه‌های مخالف حکومت از جمله «هیأت‌های مؤتلفه اسلامی» ارتباط برقرار کرد و پس از

واشنگتن و نقش سفیر آنها در تهران بدبین شد. این در حالی بود که دولت کارتر هر چه در تهران داشت برای حفظ رژیم شاه به کار بست و حتی در ماه‌های قبل از سقوط رژیم پهلوی طرح کودتای نظامی برای جلوگیری از پیروزی انقلاب اسلامی ایران را نیز در دستور قرار داد. سولیوان پس از آن که اوضاع ایران آشفته و جو انقلابی حاکم شد تقاضای استعفا نمود و سرانجام در بامداد ۶ آوریل ۱۹۷۹ تهران را به قصد آمریکا ترک کرد و به این ترتیب پرونده ۳۵ ساله خدمت او برای دولت آمریکا که قسمت عمده آن در بحرانی‌ترین نقاط جهان گذشت بسته شد.

منبع:

خاطرات دو سفیر، ویلیام سولیوان و آنتونی پارسونز.



سفیر تاجدار

فریده شریفی

ویلیام هیلی سولیوان (William Healy Sullivan) دیپلمات آمریکایی متولد ۱۲ اکتبر ۱۹۲۲ و فارغ‌التحصیل از دانشگاه براون و مدرسه دیپلماسی فلچر است. وی عضو نیروی دریایی آمریکا طی سال‌های ۱۹۴۳ - ۱۹۴۶ و عضو سرویس خارجی در سال‌های ۱۹۴۷ - ۱۹۴۹ در بانکوک بود و در پست‌های مختلف در وزارتخانه به کار پرداخت تا این که در سال ۱۹۷۳ سفیر آمریکا در فیلیپین شد و پس از طی دوره چهار ساله و اتمام ماموریت در سال ۱۹۷۷ به عنوان سفیر آمریکا به

ایران آمد. او در این رابطه می‌گوید: «با توجه به این که قسمت اعظم ماموریت‌های سیاسی خود را در آسیای شرقی به انجام رسانده بودم، حدس می‌زدم که در پایتخت یک کشور آسیایی مامور به خدمت خواهم شد... ولی سمتی که به من پیشنهاد شد از هر حیث غافلگیرکننده بود یعنی پست سفارت در تهران...»

وی در ۱۸ خرداد ۱۳۵۶ در شرایطی که شاه در سرمایه‌گذاری مالی خود برای کمک به پیروزی مجدد جمهوری خواهان آن کشور شکست خورده بود وارد تهران شد. طی ماموریت دیپلماتیک ویلیام سولیوان در تهران، نظام حکومتی شاه بر اثر انقلاب اسلامی فروریخت و محمدرضا پهلوی به تصور آن که آمریکایی‌ها تعمداً از وی در برابر موج انقلاب حمایت نکردند، بیش از پیش به سیاست‌های دموکرات‌ها در

روحانی مبارز

ویدا معزی‌نیا

سیدمحمد طالقانی از فعالان سیاسی ایران در عصر پهلوی، فرزند عالم وارسته آیت‌الله سیدابوالحسن طالقانی از علمای نامدار تهران در سال ۱۲۹۰ شمسی در روستای گلیرد طالقان به دنیا آمد. وی خواندن و نوشتن را در زادگاهش آموخت و مقدمات علوم دینی را نزد پدر فرا گرفت و همزمان با دوران دیکتاتوری رضاخان و اقدامات ضداسلامی او همراه خانواده‌اش عازم تهران شد و از آنجا برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه قم رفت و از محضر استادان بزرگی چون آیت‌الله حجت و آیت‌الله خوانساری بهره برد. پس از آن راهی نجف اشرف شد و مدتی بعد به قم بازگشت.^۱ و سال ۱۳۱۸ پس از سال‌ها تحصیل، با کسب اجازه اجتهاد از آیت‌الله حائری‌یزدی راهی تهران شد و در مدرسه سپهسالار به آموزش علوم اسلامی و تفسیر قرآن پرداخت. در دوران حضور در



تهران، به دفاع از یک خانم محجبه با شهربانی رضاخانی درگیر و به جرم اهانت به مقامات بلندپایه کشوری بازداشت و به ۶ ماه زندان محکوم گردید.^۲

سال ۱۳۲۰ به منظور جذب جوانان و دانشجویان و آشنایی آنان با معارف اسلامی به تأسیس کانون اسلام در تهران، و انتشار مجله دانش‌آموز-ارگان آن کانون - همت گماشت و همزمان، در انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و انجمن اسلامی مهندسی که در همین سال‌ها تشکیل شده بود فعالانه حضور داشت.

وی در نهضت ملی شدن صنعت نفت تلاش‌های فراوان نمود و با آیت‌الله کاشانی روابط صمیمانه‌ای برقرار ساخت. در انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی از سوی مردم مازندران به عنوان نماینده انتخاب شد ولی به دلیل ابطال انتخابات در برخی از حوزه‌ها توسط دولت به مجلس راه نیافت. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ جمعی از فعالان ملی و مذهبی به طور مخفی نهضت مقاومت ملی را تشکیل دادند که آیت‌الله طالقانی از جمله آنان بود.^۳

سال ۱۳۳۴ بعد از ترور حسین علا (نخست‌وزیر)

توسط فدائیان اسلام به اتهام پناه دادن به نواب صفوی و دوستانش دستگیر و مدتی بازداشت شد. ۲ سال بعد ساواک با یورش به مراکز نهضت ملی در شهرهای مختلف ایران بسیاری از اعضای فعال آن منجمله آیت‌الله طالقانی را دستگیر کرد که بیش از یک سال در زندان به سر برد.

سال ۱۳۴۱ در پی اعتراض به رفتارهای شاه، دستگیر و زندانی شد. بعد از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نهضت آزادی ایران اعلامیه شدیداللحنی با عنوان «دیکتاتور خون‌می‌ریز» منتشر ساخت و رژیم شاه که آیت‌الله طالقانی را مسبب اصلی صدور این اعلامیه می‌دانست، وی را دستگیر و در دادگاه نظامی به ۱۰ سال زندان محکوم ساخت. ایشان در دوران حبس، زندان قصر را به دانشگاه زندانیان سیاسی مبدل ساخت اما ۴ سال بعد، رژیم شاه بر اثر فشار افکار عمومی در ایران و جهان نامبرده را آزاد نمود.^۴

در روز عید فطر سال ۱۳۵۰ از برگزاری نماز عید توسط ایشان جلوگیری به عمل آمد و منزلش به مدت یک ماه در محاصره مأموران حکومت درآمد و سپس در دادگاه نظامی محاکمه و به ۳ سال تبعید در زابل

آخرین رئیس

طاہرہ شکوہی

ناصر مقدم فرزند یعقوب، سال ۱۲۹۷ به دنیا آمد. او تحصیلات نظامی خود را در دانشکده افسری و دانشگاه جنگ و فرماندهی عالی و ستاد مشترک به پایان رسانید و علاوه بر تحصیلات نظامی در رشته حقوق از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. وی از افسران برجسته «دفتر ویژه اطلاعات» بود که زیر نظر حسین فردوست کار می کرد.

همزمان با آغاز به کار فردوست در ساواک، مقدم نیز (به عنوان قائم مقام وی) وارد ساواک شد و کار خود را در اداره کل سوم (که مسوول تامین امنیت داخلی کشور بود) شروع کرد و تا پایان سال ۱۳۴۹ در سمت خود باقی ماند. مقدم برخلاف مدیرکل قبلی (امجدی) تلاش می کرد تا اطلاعات و آگاهی های رژیم در باره روحانیت و جریان های انقلابی درون حوزه های علمیه را گردآوری و در بولتن های ویژه ای به محمدرضا پهلوی ارائه کند. او یکی از مامورین درجه یک سیا در خاورمیانه و جهان به حساب می آمد و اکثر دستگیری های مبارزان در خیابان ها (شکارهای خیابانی ساواک) به دستور مستقیم وی صورت می گرفت و شکنجه های مدرن و پیشرفته اسرائیلی و امریکایی توسط او در ایران به اجرا گذاشته شد.^۱

سال ۱۳۵۰ از ساواک به ارتش بازگشت و به عنوان رئیس اداره دوم ستاد مشترک ارتش، مسوولیت امور «اطلاعات و ضداطلاعات» ارتش را به عهده گرفت و تا درجه سپهبدی پیش رفت. وی روابط خاصی با امریکایی ها داشت که پس از سفر ۳ ماهه به امریکا تحکیم و گسترش بیشتری یافت. او همان طور که اداره کل سوم ساواک را بازسازی کرد در وضع اداره دوم ارتش نیز تحول ایجاد نمود.

با اوج گیری امواج انقلاب اسلامی، محمدرضا پهلوی درصدد برآمد با انجام برخی تغییرات صوری و نمایشی در ارکان رژیم، افکار عمومی را به انحراف بکشاند، لذا در تیر ۱۳۵۷ مقدم به جای نعمت الله نصیری به ریاست ساواک منصوب شد.

به دنبال گسترش تظاهرات و راهپیمایی ها در سطح کشور، بنا به پیشنهاد مقدم جهت برقراری

امنیت و آرامش در کشور، دولت، فرمان حکومت نظامی در تهران و ۱۱ شهر را صادر کرد. اما اجرای حکومت نظامی سبب ازدیاد تظاهرات و انسجام تمام مخالفین علیه رژیم و دولت گردید.^۲ دوره ریاست مقدم برسواواک با گسترش انقلاب و سقوط پی در پی دولت ها همراه بود و او به مهره ای برای یافتن نخست وزیری که بتواند زمام امور را به دست گیرد بدل شد. وی موجبات ملاقات کریم سنجابی با شاه را فراهم کرد و همچنین جهت ملاقات مهدی بازرگان و شاه نیز تلاش هایی به عمل آورد که از سوی بازرگان مورد قبول واقع نشد.^۳ مشارالیه وقتی از سوی آنها جهت پست نخست وزیری مایوس شد رو به شاپور بختیار آورد و با او وارد مذاکره شد و خواستار حمایت «سیا» از نخست وزیری وی شد.^۴

مقدم در تمام جلساتی که برای رفع بحران کشور بر می می شد رویه خشونت گرایی داشت. وی کوشید تا شاه و فرماندهان ارتش را به کودتا و برخورد خونین با مردم ترغیب کند. از دلایل مهم عدم توفیق او درک نادرست وی از کارنامه رژیم پهلوی و نیز ماهیت انقلاب اسلامی بود و در مقاطع مختلف براءتقادات نادرست خود پافشاری می کرد. با این حال، وقتی تمام ترفندهایش برای متوقف کردن انقلاب، بی ثمر ماند و سازمان و تشکیلات ساواک از هم پاشید، ریکارانه کوشید خود را به جناح میانه رو انقلاب



نزدیک کند و از نخستین کسانی بود که بیانیه بی طرفی ارتش شاهنشاهی را امضاء کرد. پس از پیروزی انقلاب، مقدم زندگی مخفیانه را پیش گرفت ولی خیلی زود توسط ماموران دادستانی انقلاب دستگیر و تحویل دادگاه انقلاب اسلامی شد و علی رغم کوشش هایی که برای جلوگیری از محاکمه وی به عمل آمد دادگاه وی را مفسد فی الارض شناخت و به اتفاق آراء، به اعدام محکوم شد. حکم صادره، بامداد ۲۲ فروردین ۱۳۵۸ به اجرا درآمد.^۵

پانویس ها:

- ۱- حسین فردوست، ظهور و سقوط پهلوی، ج ۱، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۰، ص ۵۱۷.
- ۲- صادق خلخالی، خاطرات آیت الله خلخالی، ج ۱، تهران: نشر سایه، ۱۳۷۹؛ ص ۳۸۹.
- ۳- عباس قره باغی، اعترافات ژنرال، تهران، نشر نی، ۱۳۶۸، ص ۲۰ و ۲۱.
- ۴- محمدتقی تقی پور، استراتژی پیرامونی اسرائیل، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۳، ص ۷۸.
- ۵- منصور رفیع زاده، خاطرات منصور رفیع زاده، مترجم اصغر گرشاسبی، تهران: اهل قلم، ۱۳۷۶، ص ۳۷۲.
- ۶- محمدابراهیم حسن بیگی، چشم ها و گوش های شاه، تهران: سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، انتشارات مدرسه، ۱۳۸۴، ص ۱۰۵.

درگیر شد. منافقین پس از مرگ طالقانی، بسیار کوشیدند او را به نفع خود مصادره کنند، اما موفق نشدند.

پانویس:

- ۱- محمدحسن رجبی، علمای مجاهد، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، صص ۲۹۹-۳۰۰.
- ۲- گلشن ابرار: خلاصه ای از زندگی اسوه های علم و عمل، تهیه و تدوین جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم، ج ۲۰، قم: نشر معروف، ۱۳۸۲، صص ۸۰۶-۸۰۷.
- ۳- محمدحسین میرابوالقاسمی، طالقانی فریادی در سکوت: سیری کوتاه در زندگی و اندیشه های آیت الله طالقانی، ج ۱، تهران: انتشارات، ۱۳۸۲، صص ۴۰۳-۴۰۷.
- ۴- یادنامه ابودر زمان، تهران: بنیاد فرهنگی آیت الله طالقانی؛ انتشارات، ۱۳۶۰، صص ۳۷-۳۸. هیچده.
- ۵- زندگی نامه، اندیشه ها و مبارزات آیت الله سیدمحمد طالقانی، تهیه کننده گروه پژوهش های تاریخی شرکت انتشارات قلم، تهران: قلم، ۱۳۵۲، ص ۲۵.
- ۶- روزنامه جام جم، ۸۴/۱۹ ص ۹، مقاله برخورد قاطع طالقانی با سران نفاق

پرونده

رئیس جمهور نگون بخت

اکبر مشعوف



سی و نهمین رئیس جمهور امریکا جیمز ارل کارتر (James Earl Carter)، معروف به جیمی کارتر در اول اکتبر ۱۹۲۴ در شهر پلینز (Plains) ایالت جورجیا به دنیا آمد. وی در ۱۹۴۶ از آکادمی علوم دریایی آنابولیس مرلیند فارغ التحصیل شد و همان سال ازدواج کرد و دارای ۳ پسر و یک دختر شد.

در سال های ۶۶ - ۱۹۶۲ سناتور ایالت جورجیا و در سال های ۷۴ - ۱۹۷۱ فرماندار آن ایالت بود. کارتر در سال های ۸۱ - ۱۹۷۷ رئیس جمهور امریکا بود. دکترین کارتر همانند روسای جمهور دموکرات قبلی مانند کندی، بالا بردن حیثیت جهانی امریکا، واکسینه کردن حکومت های دیکتاتوری از بروز انقلاب و حفظ آنان در برابر فروپاشی و ایجاد تزلزل در کشورهای اقمار شوروی و تلاش برای فروپاشی آنها بود.

کارتر در ۱۰ دی ۱۳۵۶ با فراموش کردن حقوق بشر و دموکراسی، برای تحکیم یکی از بزرگترین دیکتاتورهای تاریخ به تهران سفر کرد تا ضمن گذراندن شب کریسمس در تهران، حمایت کامل واشنگتن را نیز به محمدرضا پهلوی ابلاغ کند. وی در ضیافتی که از طرف پهلوی به مناسبت ورودش ترتیب داده شده بود خطاب به شاه گفت: «هیچ کشور دیگری در جهان برای برنامه ریزی مشترک از ایران به امریکا نزدیکتر نیست. هیچ کشور دیگری برای بررسی مشکلات منطقه ای که مورد علاقه هر دو طرف ما نیز هست ارتباط نزدیکتری از ایران با ما ندارد و هیچ رهبر دیگری نزد من احترامی عمیق تر و رابطه دوستانه تر ندارد.»

با شروع انقلاب اسلامی، کارتر برای حفظ حکومت پهلوی به طور مرتب، مسایل مربوط به ایران را پیگیری می کرد.

در ۲۱ نوامبر ۱۹۷۸ (۳۰ آبان ماه ۱۳۵۷) کارتر در دیدار با زاهدی از او خواست تا پشتیبانی کامل ایالات متحده امریکا از شاه و نیاز به نشان دادن قاطعیت از سوی او را به رژیم ایران اعلام کند. کارتر که می دید ایران در حال خروج از اردوگاه غرب است، روز پنجشنبه ۴ ژانویه ۱۹۷۹ (۱۴ دیماه ۱۳۵۷) ژنرال رابرت هایزر، معاون فرماندهی نیروهای مسلح امریکا را در اروپا به تهران فرستاد تا از فروپاشی ارتش شاهنشاهی در پی خروج شاه از کشور جلوگیری کند و همزمان نظامیان را از دست زدن به اقدامی سنجنیده یا خشونت آمیز بر ضد حکومت بختیار باز دارد و در صورت سقوط دولت بختیار و ناتوانی امریکا در سازش با رهبران انقلاب یک کودتای نظامی برای حفاظت از منابع غرب را سازماندهی کند اماکاری از دست هایزر نیز ساخته نبود لذا در ۱۴ بهمن ماه ۱۳۵۷ تهران را ترک کرد. کارتر طی ۱۴ ماه آخر دوره ریاست جمهوری اش، درگیر موضوع گروگانگیری کارمندان سفارت امریکا در ایران بود. ادامه گروگانگیری و تورم مستمر در داخل امریکا منجر به شکست وی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۰ شد.

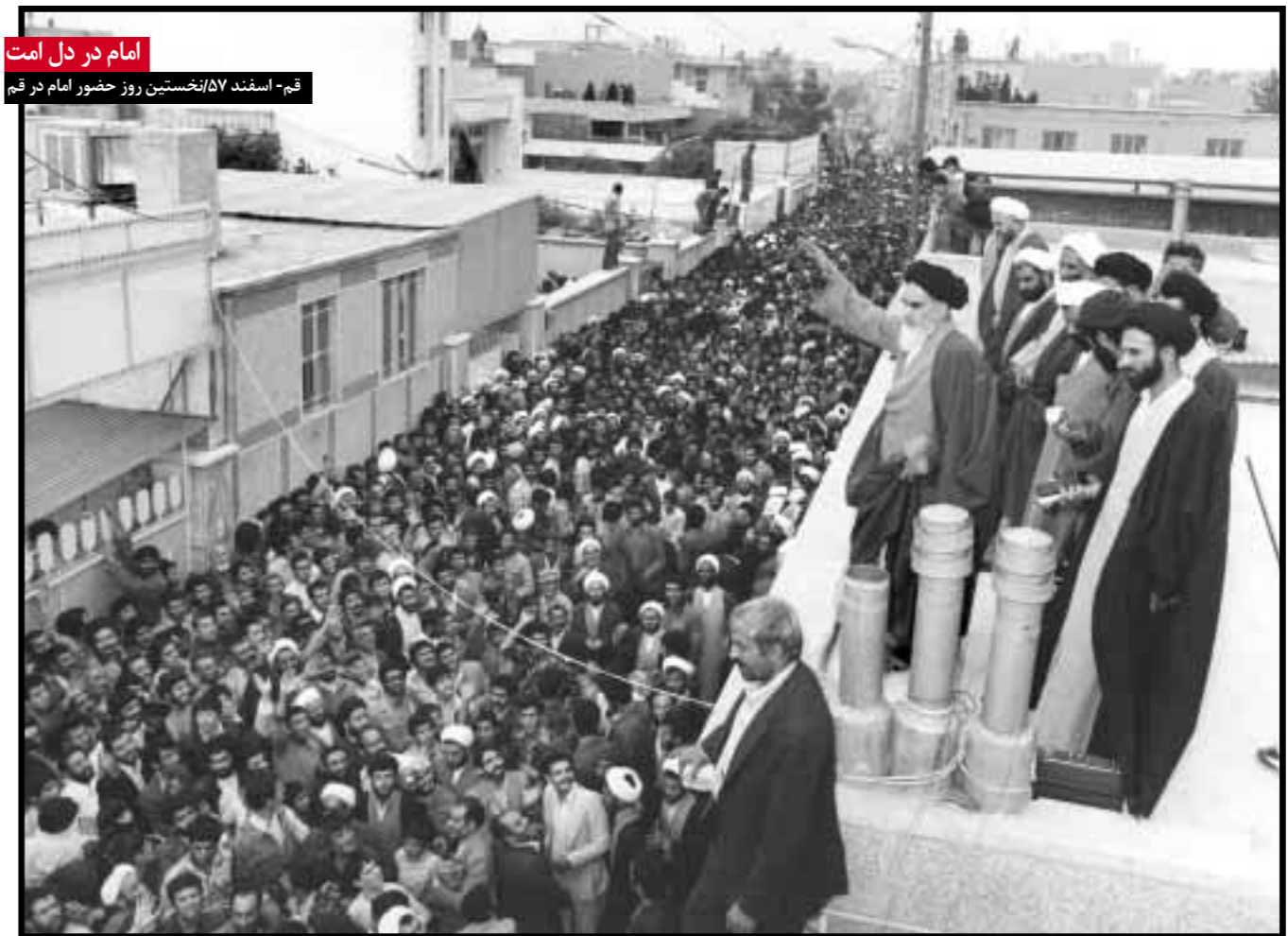
منابع:

- حسن واعظی، ایران و امریکا: بررسی سیاست های امریکا در ایران (تهران، سروش، ۱۳۷۹).
- رابرت هایزر، ماموریت در تهران: خاطرات ژنرال هایزر، ترجمه ع. رشیدی (تهران: اطلاعات، ۱۳۶۵).
- زیبگنیو برژنفسکی، قدرت و اصول: خاطرات برژنفسکی مشاور امنیت ملی ۱۹۸۱ - ۱۹۷۷، ترجمه مرضیه ساقیان (تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۷۹).



به کوشش زینب میری

انقلاب اسلامی ایران به رهبری مقتدرانه حضرت امام خمینی (ره) در شرایطی به پیروزی رسید که ایران در محافل استکباری «جزیره ثبات» نام گرفته بود و رژیم شاهنشاهی با تکیه به حمایت کشورهای غربی و زرادخانه‌های خود، نسبت به عدم فروپاشی نظام سلطنتی، تردید نداشت. شاه علی‌رغم ادعای خود در به دست گرفتن رهبری جهان سوم و صرف هزینه‌های سنگین در ورای مرزهای ایران جهت جلب رضایت کاتون‌های امپریالیستی، صهیونیستی، از حل مشکلات حاد داخلی و نارضایتی مردم، ناتوان و غافل بود. محمدرضا پهلوی و مشاوران و دستیارانش همگی به بیماری لاعلاج فساد اقتصادی و اخلاقی مبتلا شده بودند. امام خمینی (ره) با تاسی به عینیت بخشیدن به وحدت گروه‌های مختلف مردم، با کمال اقتدار، ساکن نهضت دینی ملت ایران را به دست گرفت و سرانجام در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ اولین گام در بنیانگذاری نظام جمهوری اسلامی را با صلابت پشت سر گذاشت. در دو صفحه پیش رو جلوه‌هایی از حماسه بزرگ ملت ایران از نگاه دوربین واکاوی می‌شود.



امام در دل امت
قم - اسفند ۵۷/نخستین روز حضور امام در قم



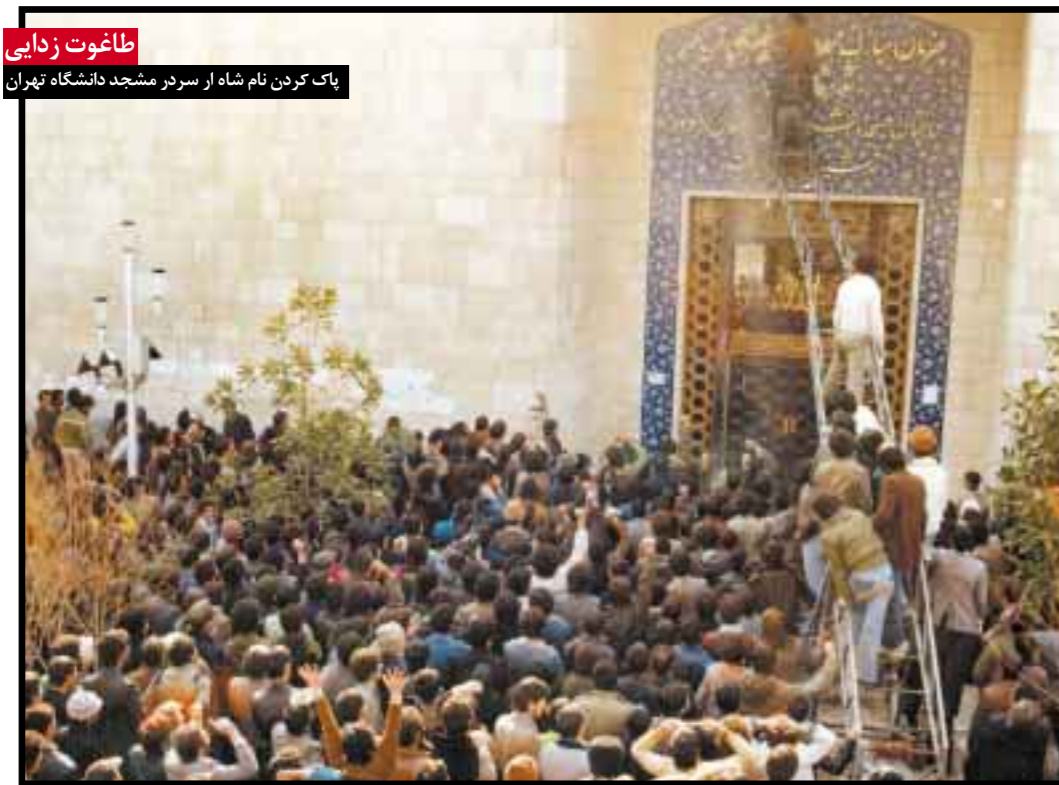
ارتش فدای ملت



نسل سوم، مشق انقلاب



مقدمات سقوط
۲۶ دی ۵۷ - سرنگونی تندیس‌های شاه



طاغوت زدایی
پاک کردن نام شاه از سردر مسجد دانشگاه تهران



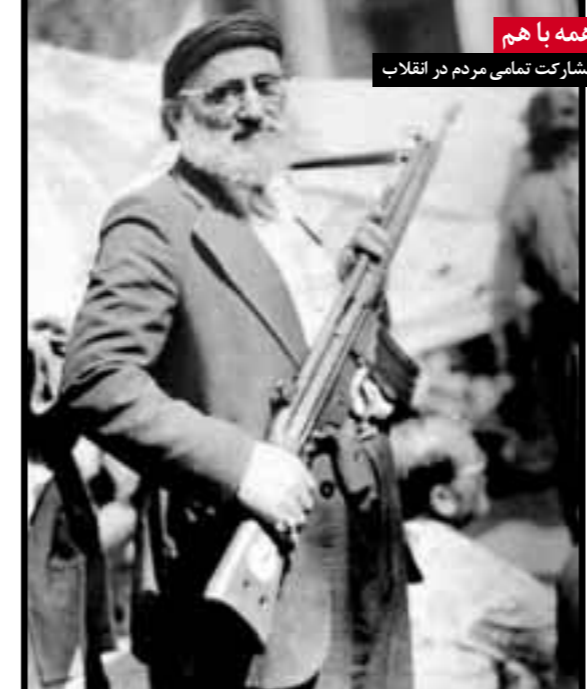
ایران در آتش و خون
۵ بهمن ۱۳۵۷ - چهار راه سرخشمه



اختناق

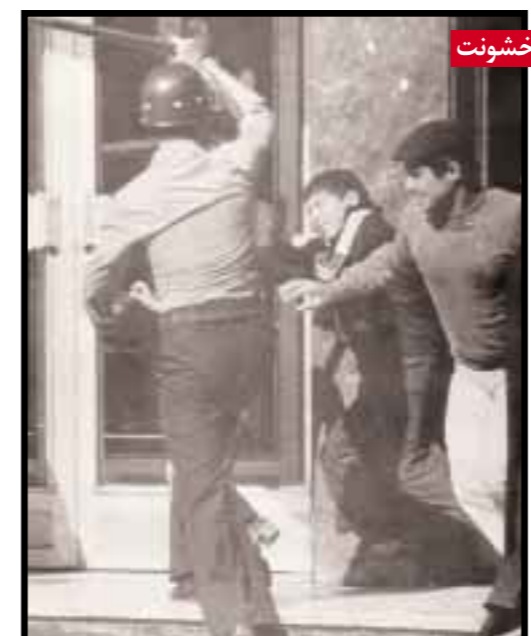


خفقان



همه با هم

مشارکت تمامی مردم در انقلاب



خشونت



شهادت طلبان

راهپیمایی مردم از جان گذشته و کفن پوش

عکس: محمد صیاد

دست قدرت خدا

حضرت امام بسیاری از وقایع انقلاب که منجر به پیروزی شد را خواست خداوند و مشیت الهی می‌دانستند و متواضعانه و با صراحت می‌گفتند که علم خاصی نسبت به آن قضیه نداشته‌اند و صرفاً برحسب اتفاق و مخالفت با رژیم، صحبتی را می‌کردند که بعد نتیجه مثبت می‌داده است. ایشان یکی از این موارد را اعلامیه مربوط به شکستن حکومت نظامی معرفی می‌کنند:

... در همین آخر که می‌آمدیم تهران و آقایان هم به عنوان وزارت بودند، حکومت نظامی اعلام کردند، من اصلاً نمی‌دانستم که اینها برای چه حکومت نظامی اعلام کرده‌اند. بعد [ها] به ما گفتند، لکن به ذهنم آمد که ما بشکنیم این حکومت نظامی را. آنها روز اعلام کردند که از ظهر به آن طرف حکومت نظامی [و مقررات منع عبور و مرور است] و من [در رد آن اعلامیه‌ای] نوشتم و شکسته شد و بعد ما فهمیدیم که توطئه بوده است. این حکومت نظامی برای این بوده است که بعدش [نظامی‌ها] مستقر بشوند در خیابان‌ها و... شب کودتا کنند و همه ماها و



به کوشش: آسیه آل احمد

پیروزی انقلاب اسلامی ایران یکی از بزرگترین رخدادهای قرن اخیر می‌باشد. اگرچه ریشه‌های انقلاب از سال ۱۳۴۲ شروع و با جرقه‌ای در ۱۹ دی ۱۳۵۶ به شعله‌ای سرکش و فروزان تبدیل شد که در عرض یک سال دودمان سلطنت پهلوی را به باد داد ولی باعث حیرت و تعجب بیشتر سیاستمداران داخلی و خارجی شد. آنان تا آخرین لحظات باور نداشتند که این قیام با آن سرعت شگفت‌انگیز منجر به تغییر حکومت در ایران شود. شاه که خود به خوبی می‌دانست اوضاع خراب است شاید به امید کودتا و یا هر اتفاق دیگر از ایران خارج شد، ولی تاریخ، همانند سال ۱۳۳۲ تکرار نشد و دیگر امکان بازگشت وجود نداشت. اوضاع با ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کاملاً متفاوت بود. ارتشی که او تمام امیدش را به آن بسته بود پس از چند روز، نه تنها کودتا نکرد بلکه با صراحت ضمن اعلام بی‌طرفی، خود را کنار کشید و سقوط سلطنت را حتمی ساخت و حتی تلاش‌های ژنرال هایزر را که برای سر و سامان دادن اوضاع پاشان و پریشان ارتش به ایران آمده بود، بی‌اجر کرد. در صفحات پیش‌رو، بیشتر به رویدادها و وقایع ماه‌های آخر سلطنت پهلوی پرداخته‌ایم و تحلیل‌ها و نظرات چهره‌های سیاسی و کارشناسان داخلی و خارجی در موقعیت‌های مختلف، بررسی شده است.



عکس: حسین اسماعیلی

شماها را از بین ببرند، این را هم خدا کرد. هیچ ما در ذهنمان یک مساله‌ای نبود. حکایت‌های تلخ و شیرین، ۳۱۴ خاطره و حکایت از زبان حضرت امام خمینی، موسسه فرهنگی قدر ولایت، ۵۸/۱.

مساجد، خانه انقلابیون

ارتش شاهنشاهی که محمدرضا پهلوی آن را پنجمین ارتش جهان می‌خواند - در مقابل اراده و اتحاد یک ملت، کاملاً درمانده شده بود تا آنجا که حتی در مقابل توزیع سلاح بین مردم در مساجد نیز هیچ کاری از دستش برنمی‌آمد. رئیس ستاد ارتش، ارتشبد قره‌باغی این استیصال را این گونه به تصویر می‌کشد:

مرکز فرماندهی ستاد گزارش داد [که] برابر اطلاع رسیده در بعضی از مساجد اسلحه بین مردم تقسیم می‌کنند، به سپهد رحیمی فرماندار نظامی تهران و رئیس شهرداری تلفن زد... در مورد تقسیم اسلحه در داخل مساجد سوال کردم، جواب داد: به ما هم خبر رسیده که گویا در بعضی از مساجد اسلحه تقسیم می‌کنند. گفتم پس فرمانداری نظامی چه کار می‌کند؟ جواب داد: تیمسار اطلاع دارید که ورود به مساجد برای مأمورین فرمانداری نظامی و انتظامی ممنوع است. ما حق نداریم وارد مساجد بشویم. گفتم به نخست‌وزیر گزارش کرده‌اید؟ گفت: بلی در تماس هستم ایشان در جریان می‌باشند ولی اجازه ندادند وارد مساجد بشویم.

عباس قره‌باغی، اعترافات ژنرال، تهران، نی، ۱۳۶۴، ص ۳۱۸

یک فراندوم واقعی!

امیرعباس هویدا پس از دستگیری توسط نیروهای انقلاب و در جریان محاکمه خود، پیرامون راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورای سال ۱۳۵۷ چنین می‌گوید: وقتی که راهپیمایی عاشورا و تاسوعا با همه گستردگی خود شکل گرفت؛ من با هلی‌کوپتر به تماشای آن رفتم و سپس خدمت شاه آمدم. او از من سوال کرد که: چه دیدید؟

گفتم: نام این حرکت را نمی‌شود تظاهرات گذاشت.

او گفت: پس چیست؟

گفتم: یک فراندوم واقعی؛ و هدف این است که نظام شاهنشاهی در ایران نباشد.

خاطرات آیت‌الله خلیلی اولین حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب، سایه، ص ۲۶۴.



عصیان در تهران

توصیف شهر تهران در آخرین روزهای قبل از پیروزی انقلاب و شور و غوغای مردم به روایت خبرنگار بی.بی.سی خواندنی است:

تمام شهر در حال عصیان و قیام است و مردم نمی‌گذارند که مقامات حکومت نظامی، مقررات منع عبور و مرور را در شهر که بعدازظهر قرار بود اجرا شود اعمال نمایند. تقریباً در تمام نقاط شهر به فاصله هر چند صد متر سنگرهایی در حال سوختن برپا شده است. مردم هر محله، خود این سنگرها را بنا کرده‌اند و شعارهایی بر ضد دکتر بختیار می‌دهند و می‌گویند که مصمم‌اند در مقابل نظامیان مقاومت کنند؛ هوا مملو از دود تاپرهای اتومبیل‌ها و زباله‌هایی است که می‌سوزند. صدای انفجارهای شدید را می‌توان هر چند گاه یک بار شنید. تاکنون ارتش کوشش نکرده است که با نیروهای [آیت‌الله] خمینی به مقابله برخیزد.

داستان انقلاب، مجموعه نوارهای بی.بی.سی، قسمت ۳۵



شادی بخش‌ترین رویداد

پروفسور حامد الگار استاد مسلمان دانشگاه در امریکا در همان سال‌های آغازین پس از پیروزی نهضت اسلامی، در تحلیلی، آینده این انقلاب پرشکوه را بسیار امیدوارکننده پیش‌بینی می‌کند و جنبش اسلامی را این گونه تفسیر می‌نماید:

خیلی زود است که با اطمینان درباره آینده رویدادهای ایران پیشگویی به عمل آوریم، اما بدیهی است که مشکلاتی بس عظیم رویاروی ملت و رهبران انقلاب وجود دارد. ولی این مشکلات از آن نوعی نیست که مطبوعات

غربی در اطراف آن هیاهو می‌کنند. آنها به هر حال مشکلاتی ملموس هستند و نیاز به راه‌حل‌هایی واقعی و به دور از هیاهو دارند.

هم‌اکنون بسیار زود است که از تاثیر نهایی انقلاب ایران بر دیگر کشورهای اسلامی سخن بگوییم. آینده رویدادهای ایران و سایر کشورهای اسلامی هر چه می‌خواهد باشد، تردیدی نیست که آنچه در ایران به وقوع پیوست نه تنها غیرمنتظره‌ترین پیروزی، بلکه شادی بخش‌ترین رویدادهای امت اسلامی در قرن حاضر بوده است.

پروفسور حامد الگار، ایران و انقلاب اسلامی، مترجم و ناشر: انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ص ۱۹۴.

الله اکبر

اولین گام در مسیر پیروزی انقلاب اسلامی، خروج محمدرضا پهلوی از ایران بود. واکنش این خبر در ایران و همچنین در مقر امام خمینی در فرانسه از زبان یوسف مازندی خبرنگار خبرگزاری‌های غربی به این شرح است:

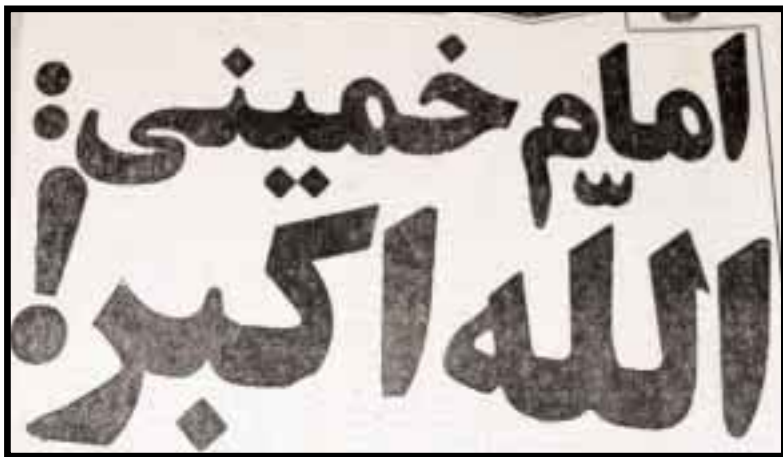
خروج شاه از کشور، طبیعتاً واکنش متفاوتی در مردم ایجاد کرد. روزنامه‌های عصر تهران با درشت‌ترین حروف که تا آن زمان هرگز استفاده نشده بود، تیتراژ زدند: «شاه رفت». گروه مخالف در خیابان‌ها به شادی و پایکوبی پرداختند...

نزدیکان رهبر شیعیان در پاریس، به محض شنیدن خبر خروج شاه از ایران، در حالی که فریاد

شادی می‌کشیدند، به سوی خانه آیت‌الله هجوم بردند و به نگهبان ایرانی گفتند: «شاه رفت». این خبر بلافاصله به آگاهی رهبر شیعیان رسید و اندکی بعد آیت‌الله با عبا و عمامه مشکی در میان جمعیت ظاهر شد. عده زیادی از ماموران فرانسوی به زحمت از میان جمعیت روزنامه‌نگاران و فیلمبرداران راهی برای او باز کردند و سرانجام آیت‌الله روی صندلی نشست...

آیت‌الله نخستین سخنرانی خود را پس از خروج شاه از ایران ایراد کرد و با بیان کلمه معروف «الله اکبر» گفت: این نخستین مرحله پیروزی ملت ایران است و مسائل بسیاری باید پس از خارج شدن او از کشور حل شود...

یوسف مازندی، ایران، ابرقدرت قرن؟، به کوشش عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ص ۶۴۷.



درست مثل لویی شانزدهم

ژیسکاردستن رئیس‌جمهور وقت فرانسه که میزبان کنفرانس گوادولوپ بود، قبل از برگزاری اجلاس، فرستاده ویژه خود کنت الکساندر دومرانش (رئیس سازمان جاسوسی فرانسه) را به تهران فرستاد تا ضمن ملاقات با محمدرضا پهلوی که از دوستان قدیمی بودند در ارتباط با اخراج امام خمینی از فرانسه و آینده اوضاع ایران به او گزارش دهد. ویلیام شوکراس، گزارش او را به رئیس‌جمهور شرح می‌دهد:

در اواخر ۱۹۷۸ مرانث خظری را که از

با اندیشیدن به سیل تظاهرکنندگان که در تهران ایجاد وحشت می‌کردند، پاسخ داد: اعلیحضرت، در این صورت شما از دست رفته‌اید.

فردای آن روز مرانث در پاریس به دیدن پریزیدنت ژیسکاردستن رفت. رئیس‌جمهوری فرانسه برای خوشامدگویی به او از پشت میزش برخاست و پرسید: چی شد؟ مرانث جواب داد: درست مثل لویی ۱۶، ژیسکار گفت: پس کارش تمام است.

ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی ص ۲۳

کو گوش شنوا؟

نویسندگان غربی، حال و روز زار و نزار آن دسته از افسران اطلاعاتی آمریکایی را که در آخرین روزهای سلطنت در ایران باقی مانده بودند و گوش شنوایی در واشنگتن نمی‌یافتند، این گونه به تصویر می‌کشند:

شبی یکی از افسران بلندپایه متعلق به ام‌ای‌ای‌جی با واشنگتن تماس گرفت. در منزلگاه سرد خود، با کرکره‌های بسته، در حالی که بخاری نفتی کوچکی با شعله‌های نیم‌لرزان در کنجی می‌سوخت، روی کف اتاق دراز کشیده بود. در بیرون، دویست تن می‌خروشیدند: «مرگ بر آمریکا». دلش می‌خواست در واشنگتن کسی به ماجرا پی ببرد.

مایکل له‌دین، ویلیام لوئیس، هزیمت یا شکست رسوایی آمریکا، ترجمه احمد سمیعی (گیلانی)، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۲، ص ۲۵۰.

با خدا شوخی نکن

محمدرضا پهلوی که در دوران مستی ناشی از غرور قدرت، حتی خدا را نیز به سخره گرفته بود، پس از سقوط تلویحا علت سرنگونی خویش را به همین عامل مرتبط می‌داند. او در صحبت‌های خصوصی با اطرافیان و نزدیکان، از جمله احمدعلی مسعود انصاری، تقدیر الهی را سبب تغییر و تحولات کشور می‌دانست.

... یک بار در مکزیک که رضا [فرزند شاه] نمود بالله درباره خدا شوخی کرد، شاه به سختی برافروخته شد و به تندی به رضا گفت: با هر کس شوخی می‌کنی با خدا شوخی نکن. ببین چه می‌شود؟ که مقصودش سقوط شاهنشاهی خودشان بود که خود من بارها از زبان او شنیدم که می‌گفت تمام انقلاب و سقوط سلطنت و اتفاقات بعد از آن تقدیر الهی است و جالب این که در ایران و در زمان قدرت، حداقل در مجالس خلوت و خصوصی، ابایی نداشت که با مذهب هم شوخی کند.

احمدعلی مسعود انصاری، من و خاندان پهلوی، محمد برقی، حسین سرفراز، پیکان، ص ۱۶۲.

نخست وزیر دزد و خیانتکار



ارتشبد فردوست معتقد است که بختیار در طول دوران کوتاه نخست‌وزیری اش بیشتر از خیلی از صدراعظم‌های عصر پهلوی دزدی کرد ولی او این مساله را در مقابل خیانت بزرگی که او مرتکب شد، هیچ می‌داند:

دوران دولت دکتر بختیار کوتاه بود، ولی او در همین ۳۷ روز بیش از بسیاری از نخست‌وزیران دوران پهلوی دزدی کرد. پرویز ثابتی از طریق ماموران ساواک، که از سابق در محل‌های حساس نخست‌وزیری گمارده شده بودند، کسب اطلاع کرد که بختیار حدود ۶۰ میلیون تومان از هزینه سری نخست‌وزیری را به نفع خود برداشت کرده که حدود ۱۰ میلیون تومان را بابت بخت‌های خود در قمار پرداخته و حدود ۱۰ میلیون تومان هم به منوچهر آریانا داده و بقیه را به جیب زده است. او این خبر را به من داد. ولی این دزدی بختیار در برابر خیانتی که او کرد، هیچ است و آن لغو سفارشات وسایل نظامی با آمریکا و انگلیس بود. مسلمان یکی از ماموریت‌های هابیز همین بود، زیرا واسطه لغو قرارداد باید نظامی باشد. جمع این سفارشات ظاهراً حدود ۱۱ میلیارد دلار بود که اکثر این وجوه به عنوان پیش‌قسط پرداخت شده بود. به نظر من خیانت بختیار، شفقت (وزیر جنگ و بهائی) و قره‌باغی (رئیس ستاد ارتش) در این مساله بسیار بزرگ است و مسلم است که از این بابت حق و حساب کلانی در خارج به بختیار، پرداخت شده است.

ارتشبد حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، اطلاعات، ۶۰۸

نوارهای کاست و قوطی‌های رنگ

با وجود تعطیلی و اعتصاب روزنامه‌ها، تبلیغات و اطلاع‌رسانی در روزهای پرشور انقلاب به وسیله «نوار کاست» و «رنگ‌های افشانه‌ای» بود:

در انقلاب دو چیز بسیار ساده با وجود تعطیلی و اعتصاب مطبوعات، اهمیت فوق‌العاده‌ای از جهت تبلیغ و اطلاع‌رسانی پیدا کرده بود: «نوار کاست» و «رنگ‌های افشانه‌ای».



کاست‌ها، پیام امام را منتقل می‌کردند و قوطی‌های رنگ افشانه‌ای، در و دیوار تمام خیابان‌ها و محله‌های تهران را پر می‌کردند و عکس‌های امام کرده بود. بعضی از دیوارها از زیادی شعارهای نوشته شده به صورت اعجاب‌آوری درآمده بود. حتی برجی که شاه در میدان آزادی برای جاودان شدن یاد خود ساخته بود تا ارتفاعی که امکان داشت از دسترس جوانان شعارنویس دور نمانده بود. تهران با همه عظمتش در زیر پوشش شعارها مدفون شده بود.

دکتر سیدمحمد هاشم پوریزدان پرست، همگام با مردم در انقلاب اسلامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۲۶۱.

سفیر امریکا می گوید برو

در آخرین ماه های سلطنت پهلوی، اکثر رجال سیاسی و نظامی، مخالف خروج شاه از کشور بودند ولی شاه ناگزیر بود که به نظر امریکایی ها بیشتر اهمیت دهد، چرا که صحنه گردان واقعی، آنها بودند. قره باغی در مصاحبه با بی.بی.سی در این زمینه می گوید:

در یکی از جلساتی که من به حضور اعلیحضرت رسیدم... بهشون عرض کردم... که اگر از مملکت خارج بشوید... در مورد کشور، جان نثار عرضی نمی کنم چون خود اعلیحضرت بهتر اطلاع دارید ولی در مورد ارتش که فعلا مسوولیتش رو به عهده من واگذار کردید... وضع ارتش به این منوال نخواهد بود. با توجه به این بحران چون این مسافرت یک مسافرت عادی نیست، من استدعا می کنم که اعلیحضرت از مسافرت صرف نظر بفرمایند. برگشتند و به من فرمودند که چی می گی؟ الان سفیر امریکا با ژنرال هایزر اینجا بودند و از من ساعت و روز حرکتت را می خواستند.

داستان انقلاب، مجموعه نوارهای بی.بی.سی، قسمت ۳۱



زودتر برو!

اما ویلیام سولیوان در خاطرات خود، جریان ملاقات با شاه و ابلاغ دستور واشنگتن به او مبنی بر ترک ایران را این چنین تشریح می کند:

... پیامی از واشنگتن دریافت داشتم مبنی بر این که در اولین فرصت، شاه را ملاقات کنم و به او بگویم که دولت ایالات متحده امریکا مصلحت شخص شاه و مصالح کلی ایران را در این می بیند که هر چه زودتر ایران را ترک گوید... من تا آنجا که می توانستم با لحن ملایم و مهربان مضمون پیام واشنگتن را به شاه ابلاغ کردم. او با دقت و آرامش به پیامی که او را به ترک کشورش دعوت می کرد گوش داد و وقتی که حرف های من تمام شد رو به من کرد و با لحن کم و بیش ملتمسانه گفت: خیلی خوب. اما کجا باید بروم؟

پیامی که از واشنگتن دریافت کرده بودم به این نکته اشاره ای نداشت... ولی به عنوان اظهار نظر خودم گفتم ملک شخصی شما در سوئیس چطور است؟ شاه بلافاصله این نظر را رد کرد و گفت: وضع سوئیس از نظر امنیتی خوب نیست سپس قبل از این که من پیشنهاد دیگری را عنوان کنم، گفت: ما در انگلستان هم ملکی داریم ولی هوای آنجا خیلی بد است. شاه پس از بیان این مطلب سکوت اختیار کرد و با چشمانی پراساس به من خیره شد. لحظه ای بعد گفتم: آیا میل دارید برای ارسال دعوتنامه ای از امریکا اقدام کنم و ترتیب مسافرت شما را به امریکا بدهیم؟

شاه یکمرتبه از جای خود حرکت کرد و با هیجانی شبیه حرکت یک پسر کوچک گفت: اوه... شما این کار را برای من می کنید؟

ویلیام سولیوان، آنتونی پارسونز، خاطرات دو سفیر

ترجمه محمود طلوعی، ص ۲۱۰

زمین لرزه

آریه لوین، دیپلمات اسرائیلی در یک خانواده روس در تهران متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه خویش را در این شهر گذراند و سپس به اسرائیل مهاجرت کرد. وی که سال ۱۳۴۱ وارد وزارت خارجه رژیم صهیونیستی شد، از اعضای هیات نمایندگی این رژیم در تهران نیز بود و رفاقت و صمیمیتی با حبیب القاتیان صهیونیست معروف ایرانی داشت. لوین در مقاله ای که پیرامون القاتیان نوشته است، پیرامون حرکت سریع و توفنده انقلاب ایران و طمع ورزی های کسانی همچون القاتیان که چشمان آنها را به روی واقعیت ها کور کرده بود، چنین می نویسد:

هیچ کس بروز این حوادث را به این نحو پیش بینی نمی کرد، بخصوص یهودیان ایرانی هیچ گاه تصور این وقایع را نمی کردند... تحولاتی که در عرض چند سال صورت گرفته بود، عدم تمایل به از دست دادن ثروت و مکنتی که در اثر کار و کوشش و مقاومت و مداومت اندوخته شده بود و بخصوص علاقه این اشخاص به دست داشتن مهار تجارت، مانع از درک واقعیات جامعه شده بود. این امر در مورد حاج حبیب نیز مانند سایر یهودیان و غیریهودیان صادق بود. اینان به هیچ عنوان حاضر نبودند بپذیرند که زمین زیر پایشان در حال لرزش است. همه نگران بودند لیکن منتظر بودند معجزه ای اتفاق بیفتد. همه، برداشت غلطی از اوضاع سیاسی روز داشتند. یکی از شخصیت های بارز ایرانی به من گفت، اطمینان دارد که انتقال نیرو از شاه به دیگری برای ایجاد



دیگر جرات یا حضور ذهن کافی برای مواجه شدن با واقعیات را نداشت. به این ترتیب در حالی قدرت به دست خمینی افتاد که زیر درخت سیبی در حومه پاریس زندگی می کرد و با یک خط تلفن، وقایع ایران را در مشت داشت. آریه لوین، حبیب القاتیان و جامعه یهود ایران، مندرج در: یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر (مجموعه مقاله)، چاپ تاریخ شفاهی یهودیان ایران، چاپ اول، (امریکا: زمستان ۱۹۹۹)، ۱۷۵/۳.

دموکراسی بیشتر و الگویی از جریانات اسپانیا خواهد بود. اکثر مردم [!] فکر می کردند امریکا یا انگلستان پشتیبان انقلاب خمینی هستند یا این که خواهند توانست آن را کنترل کنند. مردم به کلی واقعیات را فراموش کرده بودند؛ زیرا در مدتی کمتر از یک سال، تمامی آنچه که در عرض ۵۰ سال به وسیله پهلوی بنیاد گذارده شده بود، از هم متلاشی گردید. شاه تمامی مشاوران خود را از دست داده بود و

ارتش از هم پاشیده

موقعیت ارتش شاهنشاهی که شاه آن قدر بدان افتخار می کرد و به آن امید داشت در حدی پریشان بود که ژنرال هایزر در پاسخ تیمسار ربیعی که کاملا قافیه را باخته بود و تنها راه حل را کودتا می دانست چنین گفت:

... فوراً به جدال با او پرداختم و با خشونت گفتم بهتر است آرام باشید. این یک کار جدی است. کشورتان در معرض خطر قرار گرفته. فکر می کنید چطور می شود یک کودتا را ترتیب داد؟ آیا طرح یا برنامه ای دارید؟ آیا واقعا نقشه هایی دارید که به من نگفته اید؟ آیا خبری وجود دارد که از آن اطلاع نداشته باشم و بتواند روش کنترل کشور را به شما ارائه بدهد. اگر آقای بختیار تلفن بکند و بخواهد که شما گمرک یا سیستم برق رسانی یا صنعت نفت و یا مناطق حساس دیگر را بگیریید شما چه برنامه ای دارید؟ چه عکس العملی خواهید داشت؟



ژنرال هایزر

چه کسی رهبری را به عهده خواهد گرفت؟ نمی دانستند چه بگویند. قیافه های آنان همیشه وقتی این سوالات را می کردم همین طور می شد.

بنابراین فشار بیشتری آوردم. می خواستم به اصل موضوع برسیم و پاسخ پرشی را که از ابتدای ورودم در ذهن داشتم پیدا کنم. آیا واقعا این گروه نقشه و طرح مخفیانه ای برای کودتا داشت که من از آن اطلاع نداشتم؟ بالاخره پاسخ سوال خود را پیدا کردم. رهبری ارتش ایران در حالت کاملا از هم پاشیده ای قرار داشت و هیچ چیزی نداشت.

ژنرال هایزر، ماموریت مخفی هایزر در تهران، ترجمه سیدمحمدحسین عادل، ص ۱۲۶.

تلخکامی های یک ژنرال

البته اگر او امروز دست به قلم می شد، حتما فهرست آثار و نتایج انقلاب را در چند صفحه می نوشت و تلخکامی اش بیشتر خود را نشان می داد:

نتیجه بحران ایران فراتر از تعیین سرنوشت شاه رفت. باعث افزایش دیگری در قیمت نفت شد و دور توری

ژنرال الکساندر هیگ (فرمانده کل قوای متحدین در اروپا) درخصوص پیروزی انقلاب اسلامی و عواقب آن که در مقدمه کتاب «ماموریت هایزر در تهران» آمده است، اعتراف درآوردی می کند و فهرستی از نتایج تلخ پیروزی انقلاب را برای امریکا ارائه می دهد.



آشکار بود تحقیر نمود. و سرانجام موجبات آن را فراهم آورد که امریکا تعهد نماید که از خلیج فارس] در برابر تجاوز شوروی دفاع نماید. یعنی خود را در برنامه ای بسیار گران و دور از دسترس درگیر نماید.

ژنرال هایزر، ماموریت مخفی در تهران، ترجمه سیدمحمدحسین عادل، تهران موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۶، ص ۱۶

دیگری به وجود آورد. بحران بدهی و رکود اقتصادی بین المللی را به وجود آورد که هنوز ما از آن بهبود پیدا نکرده ایم. همچنین موجب شد تا تصویری پیروز از اسلام بنیادگرای ضد غربی به وجود آید. به جنگ ایران و عراق منتهی شد که هنوز خلیج فارس را خونین نگه داشته است. پرستیژ و اعتبار امریکا را کاهش داد و ما را در جریان گروگانگیری که از اعمال تروریستی



به کوشش: فرزانه بابایی

سیر فروپاشی پهلوی از نگاه اسناد ساواک

تیشه دو سر؛ نام مستعار نوارهای امام

سند شماره ۱

تیشه دو سر

سند زیر که دقیقا مربوط به یک سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی (یعنی ۲۳ بهمن ۱۳۵۶) است. از شجاعت مردم و گستره نفوذ مرجعیت و روحانیت حکایت دارد و این در شرایطی است که هنوز شاه و ساواک، سلطه جهنمی خویش را بر کشور حفظ کرده‌اند.

گزارش خبر

موضوع: فروش نوار سخنرانی آیات

تاریخ وقوع: اخیرا

تاریخ گزارش: ۲۵۳۶/۱۱/۲۳ [شاهنشاهی]

از وقتی که مراجع قم و خمینی در زمینه وقایع اخیر سخنرانی کرده‌اند نوارفروشی‌های قم، کارشان رونق گرفته و مرتب نوار مراجع را به قیمت خوبی علنا می‌فروشند و هیچ‌گونه ترسی هم ندارند.

فقط در این میان نوار سخنرانی خمینی است که به طور قاچاق به فروش می‌رسد و تا کسی را نشناسد این نوار را به او نمی‌دهند.

برای فروش نوار خمینی، کلمه رمزی درست کرده‌اند هر کس نوار مذکور را بخواهد می‌گوید: «تیشه دوسر» داری؟ فروشنده می‌فهمد منظور، نوار خمینی است. مردم هم در خرید و گوش کردن به این نوارها آنقدر دلیر شده‌اند که حتی در داخل

اتوبوس‌های مسافربری بین شهرها هم علنا نوار سخنرانی آیات را پخش می‌کنند. طلبه‌ای به نام حسینی قزوینی می‌گفت: من از طهران به قم می‌آمدم، راننده اتوبوس یک نوار موسیقی گذاشت، پیرمردی که در اتوبوس بود به راننده اعتراض کرد.

راننده هم فوراً نوار را عوض کرد و تا قم نوار سخنرانی شریعتمداری و گلبایگانی و سیدعبدالرضا حجازی را که در تهران منبر رفته بود گذاشت و مسافری هم با دقت گوش می‌کردند.

نظریه شنبه: اخیرا زوار که به قم می‌آیند به جای سوغاتی از قم نوار مراجع را می‌خرند و به شهرهای خود می‌برند. در منزل آیت‌الله شریعتمداری نوار ایشان را مجاناً به مردم می‌دهند.

نظریه یکشنبه: مفاد گزارش صحیح است. نظریه دوشنبه: نوارهای آیات قم و خمینی در سطح گسترده‌ای تکثیر و به فروش می‌رسد. مقرر فرمایید در مورد این قبیل نوارها که مطالب آنان تحریک‌آمیز و موهن نسبت به مقامات و قوانین مملکتی است نظریه اعلام دارند.

پارسا نظریه سه‌شنبه: صحت خبر و نظریه دوشنبه مورد توجه بوده، جلوگیری از تهیه و توزیع نوارهای خمینی و سایر وعاظ مخالف به علت گسترده بودن آن امکان‌پذیر نیست. رهبر

منبع: انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، جلد دوم، ص ۳۲۲

سند شماره ۲

درماندگی ساواک

این سند تاریخ ۲۶ بهمن ۱۳۵۶ را بر پیشانی دارد. از هراس ساواک در حمله به مدارس علمیه شهر قم حکایت دارد.

نخست‌وزیری

سازمان اطلاعات و امنیت

تاریخ: ۳۶/۱۱/۲۶ [۲۵ شاهنشاهی]

درباره تظاهرات روز ۲۶/۱۰/۱۹ [۲۵]

از: سازمان اطلاعات و امنیت قم

بازگشت به شماره ۳۱۲/۷۹۶۴ - ۶/۱۱/۱۱

همان‌طور که مستحضرنند اوضاع مدارس علمیه این شهرستان بخصوص مدرسه حجتیه در حال حاضر متشنج بوده و همه روزه فعالیت‌هایی نظیر توزیع اعلامیه و دادن شعار به طور پراکنده در این امکان وجود دارد.

لذا ورود ماموران به داخل مدارس علمیه به هیچ‌وجه به مصلحت نمی‌باشد. زیرا به محض مشاهده ماموران، طلاب شروع به تظاهرات و هتاک‌های نسبت به مامور و حتی مقامات می‌نمایند که باعث درگیری مجدد خواهد شد و به فرض که چنین ریسکی را انجام و در مدارس به طلبه‌های ابلاغ گردد که خود را به سازمان معرفی کنند، قطعاً نخواهد آمد و از آنجایی که کلیه افراد اشاره شده در امریه

مطوفی، در حجرات مدرسه حجتیه سکونت دارند. لذا تهیه عکس و مشخصات آنان در حال حاضر مقدور نمی‌باشد و اجرای امر موکول به گذشت زمان و ایجاد آرامش در حوزه علمیه قم است.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت قم - معینی رهبر عملیات: زند و کیلی ۱۱/۲۶ رئیس شعبه ۱: شب افروز ۲۵۳۶/۱۱/۲۶ رئیس امنیت داخلی: قمی نژاد

منبع: انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ۳۳۸۲

سند شماره ۳

تعطیلی هنرستان

سند زیر مربوط به چهلم شهدای قم (در ۱۹ دی ۱۳۵۶) است. که توسط دانش‌آموزان هنرستان و انستیتو تکنولوژی قم تهیه شده و در آن از دانشجویان خواسته شده که در روز ۲۹ بهمن کلاس‌ها را تعطیل کنند:

انا لله و انا الیه راجعون

به مناسبت بزرگداشت روز ۱۹ دی سال ۱۳۵۶ روزی که صدها تن از روحانیون حامی دین و قرآن و جوانان غیور مذهبی و دیگر اصناف هم با تیر دشمنان اسلام به خاک و خون کشیده شدند. شما ای جوانان دانشجو بیایید تا به عنوان اعتراض به مسببین فاجعه خونین قم و هم به عنوان تسلیت به پدران و مادران داغ‌دیده و جوان مرده که ۴۰ روز از مرگ بهترین عزیزانشان می‌گذرد، هنرستان را در روز شنبه ۱۳۵۶/۱۱/۲۹ تعطیل کنیم و همبستگی خود را با جامعه مسلمین و روحانیت ثابت کنیم.

والسلام علیکم ورحمة‌الله به دستور مرجع تقلیدهای شیعیان در تکثیر این خبر بکوشید

منبع: انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، صمیمه ش ۶۸

سند شماره ۴

پیش‌بینی عجیب

سند زیر مربوط به ۱۹ بهمن ۱۳۵۶ است. در

این سند به حضور طلاب در مرودشت فارس اشاره شده که به مناسبت دهه سوم ماه صفر برای تبلیغ در این منطقه حاضر شده‌اند. این سند نشانگر تلاش گسترده روحانیت و بهره‌گیری مناسب از ایام عزاداری و استفاده شایسته از اهرم‌های تبلیغ و منبر است و نقش مناسبت‌های مذهبی و شعائر دینی را در گسترش روحیه انقلابی مردم به تصویر در می‌آورد.

در این سند نکته جالب این است که یک طلبه روشن‌بین، در بهمن ۱۳۵۶ وقوع انقلاب اسلامی را پیش‌بینی می‌کند ولی دستگاه‌های عریض و طویل اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل و ... از پیش‌بینی آن عاجز بودند.

سند شماره ۴

دفتر ویژه اطلاعات

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آرپامهر بزرگ ارتشتاران

گزارش

تاریخ: ۲۵۳۶/۱۱/۱۹

مفتخرا به شرف عرض می‌رساند گزارش ژاندارمری کشور شاهنشاهی مبنی بر این که اخیرا تعدادی طلاب علوم دینی به مرودشت وارد و در گروه‌های ۲ الی ۳ نفری تقسیم و به روستاهای استان فارس اعزام [شده‌اند]

و یکی از آنها اظهار نموده در آینده نزدیک یک قیام عمومی برپا خواهد شد و ما نیز به همین منظور به روستاها آمده‌ایم. برابر نظر سازمان مزبور، احتمالا طلاب مورد بحث به دستور روحانیون افراطی جهت انجام تبلیغات مضره به نقاط مختلف فارس اعزام شده‌اند.

[مراتب فوق] از شرف عرض گذشت. اوامر ملوکانه شرف صدور یافت: «همه سازمان‌ها با دقت در همه نقاط مواظب باشند.»

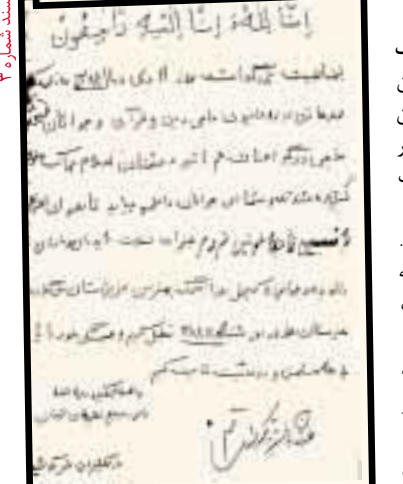
اوامر همایونی به ارتشبد نصیری، ارتشبد قره‌باغی و سپهبد صمدیان پور ابلاغ و ارتشبد نصیری اظهار داشت: «اطاعت می‌شود، ساواک نیز گزارش مشابهی داشته و این عمل منحصر به فارس نبوده بلکه طلاب به علت ایام عزاداری از قم در تمام نقاط کشور برای روضه‌خوانی پراکنده شده‌اند.

این عمل در سال‌های قبل نیز انجام می‌شد، ولی امکان دارد امسال تحریکاتی هم بنمایند.»

ارتشبد قره‌باغی اظهار داشت: «اطاعت می‌شود، هم‌اکنون اوامر ملوکانه را به کلیه نواحی ابلاغ خواهیم کرد.»

سپهبد صمدیان پور اظهار داشت: «اطاعت می‌شود، اوامر همایونی را به کلیه شهرهایی که ابلاغ خواهیم کرد تا با هوشیاری مراقب اوضاع باشند.»

جان نثار حسین فردوست مسوول تهیه گزارش: سرهنگ پیاده (ستاد) توکل ملک محمدی منبع: انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ۳۰۲/۲



سند شماره ۵

سند شماره ۲

سند شماره ۳

سند شماره ۴

تازه‌های نشر

انتشار فصلنامه تاریخ معاصر ایران

ناشر: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
قطع: وزیری ۳۰۰ صفحه، مصور
قیمت: ۳۰۰۰ تومان



فصلنامه تاریخ معاصر ایران، (شماره ۴۲) منتشر شد.
در این شماره می‌خوانیم:

چون اسفنج، نرم؛ نوجوانی و زمانه دکتر احسان نراقی /
صفاءالدین تبرائیان • رقابت بانک شاهنشاهی و بانک
استقراضی روس در ایران / مظفر شاهدهی • روحانیت و
نهضت تحریم تنباکو / اصغر حیدری • دولت روسیه و اندیشه سلطه بر خلیج فارس / دکتر
عبدالکریم مشایخی • مروری بر اندیشه و سیره سیاسی آیت‌الله صاحب عروه / علی
ابوالحسنی (منذر) • سازمان دانشجویان دانشگاه تهران؛ فعالیت صنفی یا سیاسی / مرتضی
رسولی پور • پنجاه و سه نفر / عطا آیتی
همچنین مجموعه عکس‌های آلبوم سرهنگ جلال‌الدین معزی با عنوان
«کهنه‌سرباز» در این مجموعه درج شده است.

پیدایش فرقه دمکرات آذربایجان

نویسندگان: منیژه صدقی - رحیم نیکبخت
ناشر: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
قطع: وزیری/ ۴۷۶ صفحه، مصور
نوبت چاپ: اول/ پاییز ۱۳۸۶
قیمت: ۴۳۰۰ تومان



این اثر که به طور عمده، اسناد و خاطرات منتشر نشده
پیرامون فرقه دمکرات را انتشار می‌دهد، در ۲ بخش، ۵
فصل و ۹ پیوست سامان یافته است. بخش اول شامل مدخل پژوهش و ۵ فصل
به شرح زیر است: فصل اول: از جنگ‌های ایران و روس تا جنگ جهانی دوم /
فصل دوم: بسترسازی‌ها / فصل سوم: حزب توده آذربایجان / فصل چهارم: ظهور
فرقه دمکرات / فصل پنجم: مقاومت‌های مردمی در برابر فرقه.
بخش دوم نیز با حجمی ۲۰۰ صفحه‌ای به اسناد فرقه اختصاص یافته و در
فراهم نیز «پیوست‌ها» در ۲۰۰ صفحه آمده است.

زمانه، ویژه بهائیت نایاب شد

در شماره قبل گفتیم که شصت و یکمین شماره زمانه، ماهنامه تاریخ و اندیشه سیاسی ایران معاصر به موضوع بهائیت اختصاص یافته
و به تفصیل به معرفی آن پرداختیم. اخیراً با خبر شدیم با آن که دست‌اندرکاران زمانه، شمارگان نشریه را در شماره ۶۱ به حدود دو برابر
افزایش داده بودند اما به دلیل استقبال گسترده مردم، تمامی نسخه‌ها به فروش رسیده و مسوولان مربوط خیل متقاضیان را به چاپ
دوم زمانه وعده می‌دهند.

همچنین یک منبع آگاه در موسسه دانش و اندیشه معاصر اعلام کرد: «زمانه» تجدید چاپ شده و در آستانه انتشار است. علاقه‌مندان
برای تهیه زمانه با شماره تلفن ۰۲۳۴۱ ۸۸۵۰ یا وب‌سایت: www.zamaneh.info تماس بگیرند.
موفقیت بیش از پیش دست‌اندرکاران زمانه را آرزو می‌کنیم.



سقوط

ناشر: موسسه مطالعات و پژوهش‌های
سیاسی
قطع: وزیری / ۸۹۱ صفحه
مجموعه مقالاتی که تحت عنوان



«سقوط» در نخستین همایش بررسی
علل فروپاشی سلطنت پهلوی از سوی
موسسه مطالعات و پژوهش‌های
سیاسی ارائه شد. از جمله مهمترین
منابعی به شمار می‌رود که به‌گونه‌ای
تحلیلی و تاریخی ریشه‌های سقوط رژیم پهلوی و برآمدن انقلاب اسلامی
را مورد بررسی و مطالعه قرار داده است.
این کتاب شامل یک مقدمه و ۱۷ مقاله است که از سوی مورخان و
پژوهشگران در عرصه تاریخ معاصر ایران تدوین و تنظیم شده است.
عناوین برخی از مهمترین مقالات و مطالب مطروحه در این کتاب به
شرح زیر است:

دین ستیزی پهلوی و گفت‌وگو دینی از آیت‌الله حائری تا امام خمینی •
آسیب‌شناسی دیدگاه‌ها در تحلیل انقلاب ایران • ایران، اسرائیل و سقوط
رژیم پهلوی • ریزش حامیان و خیزش مخالفان • تشدید حکومت مافوق
اجتماعی و سقوط نظام پهلوی • جریان فعال برضد مدرنیسم و غرب‌گرایی
در ایران پیش از انقلاب و نقش آن در سست کردن بنیان‌های نظام پهلوی
• استراتژی نوین سیاست خارجی جهان غرب و نقش آفرینی امنیتی
دولت پهلوی • روابط ایران و اسرائیل • نقش ساواک در سقوط رژیم
پهلوی • درآمدی بر نوگرایی دینی در ایران • قراردادهای نفتی، وابستگی
به نظام سرمایه‌داری جهانی • اختناق نخبه ستیز • اوامر ملوکانه •
مطبوعات عصر پهلوی • روانشناسی شخصیت شاه • تاثیر وابستگی بر
سقوط رژیم پهلوی • ساواک و امنیت ملی • انقلاب اسلامی و نقش
مهاجران • بررسی سیاست دینی - فرهنگی در عصر پهلوی
از آن‌جا که مقالات و مطالب این کتاب از سوی نویسندگان و محققان مختلفی
تدوین شده است، مخاطبان و علاقه‌مندان با دیدگاه‌های گوناگونی که پیرامون
دلایل سقوط رژیم پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی وجود دارد، آشنا می‌شوند.



در این بخش به معرفی تفصیلی و تحلیلی دو کتاب
پیرامون انقلاب اسلامی
می‌پردازیم و سپس فهرست تعدادی از منابع و
مآخذ مربوط به این موضوع، در کنار جدیدترین آثار
و مجلات منتشره (تازه‌های نشر) معرفی می‌شود:

قلم و سیاست

نویسنده: محمد علی سفری
ناشر: پروین و نامک
قطع: وزیری

این اثر، وقایع و
حوادث دوران
ناآرامی‌های سیاسی
منجر به پیروزی
انقلاب اسلامی ایران
را به گونه‌ای مبسوط
و در عین حال، روان
و ملموس مورد
بررسی و توجه قرار
داده است.



نویسندگان، از
روزنامه‌نگاران و اهالی مطبوعات طی سال‌های
طلوایی دوران سلطنت محمد رضا پهلوی است.
جلد سوم این کتاب تاریخ تحولات سیاسی ایران
از آغاز دوران نخست‌وزیری هویدا تا پایان دوران
نخست‌وزیری شریف امامی در آبان ۱۳۵۷ را
دربرمی‌گیرد و جلد چهارم آن حوادث و رخدادهای
دوران نخست‌وزیری از هاری و بختیار را به‌گونه‌ای
تفصیلی روایت می‌کند.
کتاب، علاوه بر پیشگفتار، ۱۶ فصل، نمایه،
فهرست منابع و گزیده عکس و سند را شامل
می‌شود.

فهرست بعضی از منابع تاریخ انقلاب اسلامی ایران

- علی شهبازی، خاطرات علی شهبازی مامور مخصوص شاه، تهران، اهل قلم، ۱۳۷۷.
- مینو صمیمی، پشت پرده تخت طاووس، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۸.
- محمود طلوعی، بازیگران عصر پهلوی، ۲ جلد، تهران، تک، ۱۳۷۲.
- محمود طلوعی، پدر و پسر، تهران، علم، ۱۳۷۲.
- محمود طلوعی، داستان انقلاب، تهران، علم، ۱۳۷۰.
- اسدالله علم، یادداشت‌های علم، ۵ جلد، تهران، کتابسرا، از ۱۳۷۷.
- هادی غفاری، خاطرات هادی غفاری، تهران، تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴.
- احمد فاروقی و ژان لوروریه، ایران بر ضد شاه، ترجمه احمد نراقی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸.
- مارک ج. گازیورسکی، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، رسا، ۱۳۷۱.
- گود - جیمز، اف، آمریکا در بی‌خبری، ترجمه احمد شهسا، تهران، رسا، ۱۳۷۲.
- احمدعلی مسعود انصاری، من و خاندان پهلوی، تهران، فاخته، ۱۳۷۱.
- غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ۲ جلد، تهران، رسا، ۱۳۷۱.
- دزموند هارنی، روحانی و شاه، ترجمه کاوه و کاووس باسمنجی، تهران، کتابسرا، ۱۳۷۷.
- فریدون هویدا، سقوط شاه، ترجمه ح.امهران، تهران، اطلاعات، ۱۳۵۶.
- ابراهیم یزدی، آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، تهران، قلم، ۱۳۶۳.
- چاپ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.
- جهانگیر آموزگار، فراز و فرود دودمان پهلوی، ترجمه اردشیر لطفعلیان، چاپ اول، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۵.
- مصطفی الموتی، ایران در عصر پهلوی، ۱۶ جلد، لندن، پکا، از ۱۳۶۹.
- مهدی بازرگان، خاطرات بازرگان، به کوشش غلامرضا نجاتی، تهران، رسا، ۱۳۷۵.
- مسعود بهنود، از سیدضیاء تا بختیار، تهران، جاویدان، ۱۳۶۶.
- جیمز ا. بیل، شیر و عقاب، ترجمه فروزنده برلیان، تهران، فاخته، ۱۳۷۱.
- آنتونی پارسونز، غرور و سقوط، تهران، راه نو، ۱۳۶۳.
- کریستین دلانوا، ساواک، ترجمه عبدالحسین نیک‌گوهر، تهران، نشر نو، ۱۳۷۱.
- پرویز راجی، خاطرات پرویز راجی، آخرین سفیر شاه در لندن، ترجمه ح. مهران، اطلاعات، ۱۳۶۴.
- منصور رفیع‌زاده، خاطرات منصور رفیع‌زاده، آخرین رئیس شعبه ساواک در آمریکا، ترجمه اصغر گرشاسبی، تهران، اهل قلم، ۱۳۷۶.
- روزشمار انقلاب اسلامی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.
- ماروین زونیس، شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۰.
- محمدعلی سفری، قلم و سیاست، ۴ جلد، تهران، نامک، از ۱۳۷۱.
- ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز، ۱۳۶۹.
- مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ۷۱ جلد، چاپ اول، تهران، مرکز نشر لانه جاسوسی آمریکا، از ۱۳۶۳.
- اسناد انقلاب اسلامی ایران، ۵ جلد، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴.
- امام خمینی (روح‌الله موسوی خمینی)، صحیفه امام (دوره ۲۲ جلدی)، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، ۱۱ جلد، بی‌جا، بنیاد فرهنگی امام رضا، بی‌تا.
- سیدحمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۲ و ۳، تهران، بنیاد شهید و مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۶۴ و ۱۳۷۴.
- مظفر شاهدهی، حزب رستاخیز؛ اشتباه بزرگ، ۲ جلد، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۲.
- مظفر شاهدهی، ساواک، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۶.
- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ۲ جلد، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، اطلاعات، ۱۳۷۰.
- عقیقی بخشایشی، یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی، تهران، اطلاعات، بی‌تا.
- عباسعلی عمید زنجانی، انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، تهران، کتاب سیاسی، ۱۳۶۷.
- محمدتقی فلسفی، خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.
- یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی،



مظفر شاهدی

در این شماره از میان مناسبت های متعددی که در بهمن ماه وجود دارد ۴ واقعه را برگزیده و مورد توجه قرار داده ایم

تحریم رفراندوم امریکایی



به دنبال سفر محمدرضا پهلوی به امریکا و موافقت کندی با عزل علی امینی از صدارت، شاه با گماردن یارغار خود، اسدالله علم، به نخست وزیری متعهد شد اصلاحات پیشنهادی امریکاییان موسوم به انقلاب سفید را مطابق میل آنان به مورد اجرا بگذارد و هنگامی که با پایمردی و مقاومت روحانیون و علما مواجه شد، با یک عقب نشینی تاکتیکی درصدد برآمد به اصطلاح موضوع اصلاحات امریکایی را به همه پرسى بگذارد. اما این طرح شاه و امریکاییان با واکنش شدید امام خمینی و روحانیون مخالف حکومت و نیز برخی گروه های سیاسی روبه رو شد و بالاخص از روز ۲ بهمن ۱۳۴۱ در مخالفت با برگزاری رفراندوم، تظاهراتی در شهرهای تهران و قم و برخی مناطق دیگر برگزار شد و به دنبال آن بسیاری از رهبران مخالف و فعالان سیاسی و دانشجویی مخالف حکومت از سوی ساواک و شهربانی، دستگیر و راهی زندان شدند.

در این شرایط، قاطعانه ترین مخالفت ها با برگزاری رفراندوم، از سوی امام خمینی ابراز شد و به دنبال آن روحانیون و علما در سراسر کشور در حمایت از سخنان ایشان در مقابل حکومت موضع گرفتند و در برابر آن، ساواک و دیگر نیروهای امنیتی، اطلاعاتی و انتظامی رعب و وحشتی تام در سراسر کشور ایجاد کرده و با تعقیب مخالفان، فضای امنیتی لازم را برای برگزاری رفراندوم آماده کردند.

گو این که حکومت مدعی شد در روز ۶ بهمن ۱۳۴۱ بسیاری از مردم، اصلاحات امریکایی را تایید و تصویب کرده اند، اما این ادعا هیچ گاه مورد پذیرش مخالفان قرار نگرفت و بویژه علما و روحانیون تحت رهبری های امام خمینی مخالفت های دامنه دار و پایان ناپذیری را با حکومت و انقلاب سفید آن ادامه دادند که تا پایان عمر رژیم پهلوی در سال ۱۳۵۷ ادامه یافت. منبع: سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی در ایران، چاپ چهارم، قم، ۱۳۵۷، دارالفکر، ۱۱۵/۱ - ۷۰۰.

تحصن روحانیت در مسجد دانشگاه تهران

کرده و او را خائن به ملت خوانده و وعده داد که بزودی به میان ملت خود باز خواهد گشت و به مردم توصیه کرد کماکان به تحریکات انقلابی خود ادامه دهند.

به دنبال رهنمودهای امام، مخالفت ها با کابینه بختیار افزایش یافت و در آن میان گروهی از علما و روحانیون در اعتراض به بسته شدن فرودگاه مهرآباد از صبح روز یکشنبه ۸ بهمن ۱۳۵۷ در مسجد دانشگاه تهران متحصن شدند و با غیرقانونی و غاصب خواندن دولت بختیار عمل او در تعطیلی فرودگاه مهرآباد را محکوم ساخته و تصریح کردند که تا زمان بازگشت امام خمینی به کشور به تحصن خود ادامه خواهند داد. به تدریج بر تعداد روحانیون افزوده شد و دانشجویان هم به جمع آنان پیوستند و به این ترتیب فشارها بر دولت مستاصل بختیار فزونی گرفت و او که اقدامش در بستن فرودگاه مهرآباد از همان آغاز هم محکوم به شکست بود، بناچار از تصمیم پیشین عدول کرده و اجازه داد فرودگاه بازگشایی شود.

مدت زمانی کوتاه پس از عقب نشینی دولت بختیار، روز پنجشنبه ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ ساعت ۹/۳۲ صبح «پرواز انقلاب» در فرودگاه مهرآباد تهران سالم به زمین نشست.

منبع: علی اکبر علی اکبری بایگی، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران: از مهاجرت امام خمینی به پاریس تا پیروزی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.



به دنبال خروج شاه از ایران در روز سه شنبه ۲۶ دی ۱۳۵۷، امام خمینی که از نوفل لوشاتو، نیض انقلاب را در دست داشت، اعلام کرد که بزودی به کشور باز خواهد گشت و به رغم آن که بسیاری از دست اندرکاران امور انقلاب، سخت نگران تبعات این تصمیم امام بودند، با این حال او قاطعانه بر بازگشت خود در اولین فرصت تاکید می ورزید. در این میان دولت بختیار و فرماندهان ارتش به انحاء گوناگون می کوشیدند مانع از ورود ایشان به کشور شوند و با برگزاری جلسات متعدد، راهکارهای عملی ساختن این مقصود را جستجو کردند تا این که روز جمعه ۶ بهمن ۱۳۵۷ اعلام شد که به دلیل بدی شرایط آب و هوایی تا چند روز آینده، کلیه پروازهای هوایی از مقصد و مبدأ فرودگاه مهرآباد لغو شده است.

در این حال، امام خمینی طی بیاناتی، این اقدام بختیار را تقبیح

دفاع مردم از همافران



فکر: محمد سعید

در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ با ورود امام خمینی به کشور، دولت مستاصل بختیار بیش از پیش دچار سردرگمی و ندانم کاری شد. در این میان تشکیل دولت موقت انقلابی در ۱۶ بهمن همان سال توسط امام، باز هم صف طرفداران حکومت زوال یافته پهلوی را شکننده تر ساخت.

در آن مقطع، ارتش و نیروهای نظامی تنها و آخرین سنگر دفاع از موجودیت رژیم پهلوی محسوب می شدند که علی الظاهر مقرر بود با حمایت از دولت بختیار و در هماهنگی با آن، مانع از سقوط نهایی حکومت شوند. با این حال بزودی آشکار شد که در درون ارتش هم مخالفت با رژیم پهلوی گسترش پیدا کرده و بالاخص سطوح میانی و پایین تر آن با انقلابیون همدلی بیشتری نشان می دهد.

در این میان شرکت گروه قابل توجهی از همافران و درجه داران نیروی هوایی ارتش در تظاهرات و راهپیمایی های مردمی به طرفداری از انقلاب، وضعیت را برای حاکمیت بیش از پیش وخیم ساخت. جالب توجه تر از همه، اعلام همبستگی همافران با امام خمینی در ۱۹ بهمن ۵۷ و حضور جمع گسترده ای از آنان در اقامتگاه ایشان بود که خبر آن در رسانه ها و نشریات داخلی و خارجی انعکاسی وسیع پیدا کرد. به دنبال آن در روز ۲۰ بهمن ۵۷ گارد شاهنشاهی مستقر در نیروی هوایی به همافران و درجه داران حمله کرد و درگیری های خونینی میان طرفین روی داد. همزمان با این قیام، گروه قابل توجهی از انقلابیون هم به طرفداری از همافران با گارد شاهنشاهی درگیر شدند و حمله به پادگان ها و مقرهای ارتش فزونی یافت و با باز شدن درب اسلحه خانه ها به سوی مردم، درگیری نظامی گسترده و سرنوشت سازی میان افراد گارد و ارتش با انقلابیون شکل گرفت که تا پیروزی نهایی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ادامه داشت.

اعلام همبستگی پرسنل نیروی هوایی با امام خمینی نقش قابل اعتنایی در فروپاشی سازمان ارتش و نیروهای نظامی حکومت و پیروزی انقلاب اسلامی ایفا کرد.

منبع: غلامرضا نجاتی، تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ۳۷۹/۲ - ۳۸۷.

ترور محمد مسعود مدیر روزنامه مرد امروز

محمد مسعود روزنامه نگار صاحب نام و جنجالی و مدیر روزنامه مرد امروز در ۲۳ بهمن ۱۳۲۶ هدف گلوله قرار گرفت و به قتل رسید.



وی فرزند میرزا عبدالله که مردی پیشه ور و در همان حال تا حدودی آگاه به مسائل سیاسی و روشنفکری زمان بود، در سال ۱۲۸۰ ش در شهر قم متولد شد. آخوند ملامحمد قمی و آخوند ملا عبدالله پدر بزرگ و جد پدری محمد مسعود از علما و روحانیون بزرگ قم بودند.

محمد مسعود تحصیلات مقدماتی خود را در زادگاهش گذرانید و از نوجوانی به مسائل سیاسی و روزنامه نگاری علاقه مند شد و به زودی در عرصه نویسندگی قریحه ای از خود نشان داده و حداقل از سال ۱۳۰۶ ش به این سو، در برخی نشریات و روزنامه های پایتخت نظیر ستاره صبح، قانون، آینه ایران، تهران مصور، ترقی، شفق سرخ و اطلاعات با امضای مستعار «م دهاتی» مقالاتی می نوشت و تا سال ۱۳۱۲ چندین جلد کتاب رمان و داستان منتشر کرد.

سال ۱۳۱۲ با بهره گیری از بورس تحصیلی دولتی برای ادامه تحصیل در رشته روزنامه نگاری به بروکسل (پایتخت بلژیک) رفت و گویا تحصیلاتش را تا مقطع لیسانس ادامه داد و در سال ۱۳۱۷ به خاطر درج مقالاتی پیرامون سوسیالیسم در نشریات بروکسل به ایران احضار شد و تا هنگام سقوط دیکتاتور پهلوی در شهریور ۱۳۲۰ تحت نظر شهربانی بود و پس از مدتی امتیاز روزنامه مرد امروز را به دست آورد و اولین شماره آن را در ۲۹ مرداد ۱۳۲۱ منتشر کرد که تا واپسین روزهای عمرش کماکان انتشار می یافت.

محمد مسعود قلم تند و سخت انتقادآمیزی داشت و در تمام دوران انتشار روزنامه مرد امروز در صدر چهره های جنجال آفرین و پرسرصدای روزنامه نگاری قرار داشت.

او که دارای ذهنی خلاق و قلمی روان و چیره دست بود، در زندگی فردی و خصوصی سخت ولنگار و لاقید بود و نهایتاً هم قربانی فضای سیاسی - اجتماعی پرتلاطم و تا حدی پرهرج و مرجی شد که خود از جمله بازیگران مهم آن بود. هر چند عاملان مستقیم قتل او هرگز شناخته نشدند، اما معروف است که حزب توده مصمم بود از آن فضای پرتنش سیاسی (چنان که دلخواه شوروی بود) به سود خود بهره برد لذا در اقدامی انحرافی قتل محمد مسعود را در دستور قرار داد و در ۲۳ بهمن ۱۳۲۶ به این نیت خود جامه عمل پوشانید.

منبع:

۱. حسن شایگان، محمد مسعود و جهان بینی او، چاپ اول، تهران، توس.
۲. امیر اسماعیلی، جان بر سر قلم، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۶.



در جریان نهضت اسلامی ملت ایران از سال ۱۳۴۱ به این سو، همواره شاه و آمریکا در کنار هم هدف بیشترین مخالفت‌های مردم ایران قرار داشتند و از طرف دیگر نیز ملت قدرشناس ایران پیوسته شهدای نهضت و خانواده‌های آنان را آماج بلندترین ارجداری‌های خویش قرار می‌دادند.

طرح‌ها و کاریکاتورهای زیر که از نشریات اوایل انقلاب اخذ شده، این مطلب را به خوبی نمایان می‌سازد.

بلاغت مأمور ساواک

در زمان رژیم طاغوت، مأموران ساواک یکی از شاعران شهر کاشان را به جرم این که در مدح شاه شعر نمی‌گفت به کلانتری بردند. افسر نگهبان با دیدن شاعر گفت: مردک، چرا تا به حال در مدح اعلیحضرت شعر نگفته‌ای؟ شاعر که دارای شهامت زیادی بود در جواب افسر نگهبان این بیت ناصر خسرو را خواند:

من آنم که در پای خوکان «نریزم»

مرا این قیمتی دُر لفظ دری را افسر نگهبان که خورش به جوش آمده بود، برخاست و

خرس و میمون

موضوع شوخی مجید موقر، مدیر روزنامه مهر ایران و صادق سرمد شاعر مشهور، در سفر پاکستان هنوز در خاطر عده‌ای از همراهان آن روز شاه باقی مانده است. جریان واقعه از این قرار است که:

یک روز، شاه میل داشت به شکار پلنگ برود. بر حسب تصادف آن روز باران بی‌موقع بارید. به طوری که شکار پلنگ ممکن نبود. شاه از این پیشامد متأسف شد. صادق سرمد که شاعر بود جلو رفت و در حالی که به مجید موقر (که مرد چاقی بود) اشاره می‌کرد، گفت: بهتر است

دو کشیده آبدار به صورت شاعر نواخت. شاعر کتک خورده که هوا را پس دید. گفت: این طور است؟ افسر نگهبان جواب داد: از این بدتر هم خواهی دید. شاعر با گردنی کج ادامه داد: حالا که وضع این طوری است ناچارم بگویم: من آنم که در پای خوکان «بریزم»

مرا این قیمتی در لفظ دری را افسر نگهبان در این موقع لبانش به خنده باز شد و به شاعر گفت: آفرین! حالا می‌توانیم با هم کنار بیاییم. و بعد دستور داد تا شاعر را آزاد کنند.

مجله جوانان امروز، ش ۹۸۹

شاهنشاه به جای شکار پلنگ همین جا شکار خرس بفرمایند. مجید موقر از این سخن نتوانست جز خنده‌ای تلخ جوابی بدهد. بر حسب تصادف روز بعد، در هنگام بازدید از باغ وحش مشهور پاکستان، میمون‌ها در یک قفس حرکات جالب توجهی می‌کردند.

حرکات عجیب یک میمون که صداهای خاصی در می‌آورد مورد توجه شاه قرار گرفت و از موقر که نزدیک بود پرسید: این میمون چکار می‌کند؟ موقر با همان سادگی به صادق سرمد اشاره نمود و عرض کرد: قربان خیال می‌کنم شعر می‌گوید.

شوخی در محافل جدی، ص ۲۴۷



به نام مصدق، به کام زاهدی

شش ماه پس از سقوط مصدق، دولت زاهدی زیر سرنیزه نظامیان، انتخاباتی انجام داد که اکثریت کرسی‌های مجلس شورای ملی و سنا را جیره‌خواران دربار و عوامل نشانداز استعمار اشغال کردند. خبرنگار مجله تایم آمریکا، ماجرای این انتخابات را بدین شرح نقل کرده است:

«... ماجرا، یک چشم‌پندی قشنگ بود، دوازده تن منتخب خوشبخت،

چه فرمان یزدان، چه فرمان شاه

یکی از مضحک‌ترین حوادث بعد از انقلاب اسلامی، تلاش رضا فرزند محمدرضا شاه مخلوع ایران برای بازگشت به ایران و احیاء حکومت سلطنتی بود. وی که وارث میلیاردها دلار ثروتی شده بود که شاه از ایران خارج کرده بود، خود را رضا شاه دوم نامید. گروهی از سلطنت‌طلبان را به دور خود گردآورد. در جلساتی که سلطنت‌طلبان با حضور او تشکیل می‌دادند (و می‌دهند) رسماً او را اعلیحضرت خطاب می‌کردند و در نطق‌های پرشور، از بازگشت اعلیحضرت به میهن سخن می‌گفتند. احمدعلی مسعود انصاری از یکی از آن جلسات پرشور خاطره جالبی را نقل می‌کند که خواندنی است:

«... چند روز بحث و گفتگو و خطابه‌های آتشین و ابراز احساسات، شعارهایی

پیش از آن که اولین رای دهنده، رای خود را به صندوق بیندازد، انتخاب شده بودند... انتخاب‌کننده‌ای، رای خود را به صندوق انداخت. سپس سه بار به صندوق تعظیم کرد. وقتی علت تعظیم را از او پرسیدند گفت: این صندوق معجزه می‌کند. رای به اسم مصدق می‌اندازی، به اسم زاهدی در می‌آید!»

لطیفه‌های سیاسی، ص ۱۹۰

که به راحتی می‌دیدید «در پس این همه دود، آتشی نیست.» بیان یک خاطره از آن روزها شاید پرتوی به ذهن خواننده بیفتد و جو حاکم بر آن جمع را تا حدودی نشان دهد. این خاطره، مربوط است به فضل‌الله صدر. وی که سخنران نسبتاً خوبی بود، در یکی از جلسات، با سخنانی گرم و آتشین، چنان از شاه و میهن، داد سخن داد که همه را به هیجان آورد. در بخشی از سخنانش گفت: «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» و سپس افزود: «که هر کس از شاه (رضایع پهلوی) برای خدماتی که می‌بایست همه با جان و دل انجام دهند، پول طلب کند خائن است.» و عجباً وقتی که جلسه تمام شد و من و رضا در گوشه‌ای ایستاده بودیم به رضا نزدیک شد و گفت: قربان این ۴ هزار دلار حقوقی که در ماه تعیین کرده‌اید کم است. دستور فرمایید مقداری بر مستماری ما چاکران بیفزایند.

لطیفه سیاسی، صص ۲۴۸ - ۲۴۷

ویژه نامه تاریخ معاصر

با همکاری موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران (۱۵) نظرات، پیشنهادها، خاطرات و عکس‌های تاریخی خود را به آدرس تهران - بلوار میرداماد - روزنامه جام جم و یا نشانی‌های اینترنتی زیرارسال کنید:

ayam@jamejamonline.ir
info@iichs.org

شماره آینده ایام در تاریخ ۸۶/۱۲/۲۳

(آخرین پنجشنبه اسفند ماه) منتشر می‌شود.

گنجینه

حقیقت عشق، بوی آشنایی بود

فرهاد رستمی

آن بازمانده از مورس، آن تحصیلکرده سوئیس وقتی به تهران معاودت نمود دست خالی نبود و گفت: پیش چهار کس دست تهی مروید؛ پیش عیال و بیمار و صوفی و سلطان. القصه سوغات او ارنست پرون بود. پرون گفت از تهران بگوی. گفت: تهران آنجاست که رستم گرزش را گرو نان سنگکی نهاد.

ظریفی گوید: پیش وی شدم؛ (با سهیلی گوش بریده فالگوش سفارت) به مراقبت نشستند و گوش ایستاده بود که مویی بر تن او حرکت نمی‌کرد، گفتیم: مراقبتی چنین نیکو از که آموختی؟ گفت: از گربه‌ای که بر در سوراخ موش بود. او بسیار از من ساکن تر بود. در خواص پرون گفته‌اند اسمال قربان بود و بر سباط سلطان رکیب بار کردی.

شبهای تیره خلق را شمع شعله برافروخت آن «پیر». شمع به نزدیک ما چندان عزیز بود که خود را می‌سوخت و روشنایی جهت ما می‌افروخت. سوز دل مسکینان آسان نگیرد که چراغی، شهری بسوزد. حمله مردان و شمشیرگران آن نکرد که ناله طفلان و دعای پیر زنان؛ که هر که بنیاد بد می‌نهد بنیاد خود می‌کند.

عقل با چندین شرف که دارد نه راه بود که چراغ راه بود. خاصیت چراغ آن بود که راه از چاه بدانند و حقیقت عشق بوی آشنایی بود. پروانه محتضر بودیم و دیده آفتاب در برابر.

آن گاه ندا کرد که صدای انقلابان را شنیدیم. یک روز از «قانون» می‌گفت که مرغی از هوا فرود آمد و بر سر او نشست پس بر دست او نشست پس در کنار او نشست پس چندان منقار بر زمین زد که خون از منقارش روان شد پس بیفتاد و بمرد.

همچون آن پرنده بود که در هوا عقابش به عقاب بریاید و یآوری نیابد. گویند دانسته بود که عاقبت با طناب پوسیده در چاه چهل ذرعی، به عشق شیطان، مار گرفتن آن شود که اقتد و دانی، هر چه کرد خلق از در آشتی در نیامدند.

بختیارنامی را به صدارت برگزید که نوه صمصام‌السلطنه بختیاری بود و بخت یارش نبود. از آن روی که روح‌الاجنه بر سر منقل بار می‌زد، کلیتره می‌گفت و یسر می‌کشید.

وی را گفتند ما را نصیحتی می‌کن. گفت: از رفیق بد و زغال خوب غافل مشوید.

آن سلطان سعادت‌آباد روزی که چمدان‌های جواهرات را بار می‌زد، بر بام سعادت‌آباد چندان گریسته بود که آب از ناودان شره می‌کرد. آن زمان در کاخ تاتوله هوا کرده بودند.

سایت «ایام ۲۹»

نویسندگان ایام ۲۹ (ویژه بهائیت)، با افتتاح این سایت به سوال‌ها و ایراداتی که پیرامون مقالاتشان طرح شده، پاسخ می‌دهند:

www.ayam29.com